



اصفہائیں  
اسان  
کارون وکلادادستر

خبرنامہ

بہمن ۸۵

با آثاری از:

علی اکبر آبادگر، سعید آقاباگلی، مجتبی اسدیان،  
دکتر بہروز تقی خانی، مہدی جہانبخش ہرنندی، محمد حکمت روان،  
عباس شایستہ مہر، فرشید فولادی نژاد، محمدرضا محمدی جرقویہ ای و  
صدیقہ نعیمیان

# فهرست مطالب

## یادداشت

دکتر بهروز تقی خانی؟

۲ ..... توقعی کم تر از هیچ! .....

## مطالعات

دکتر بهروز تقی خانی؟

۷ ..... واکاوی بک حکایت .....

علی اکبر آبادگر؟

۱۱ ..... مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت و بزه ثبت ملک غیر .....

محمد حکمت روان؟

۱۴ ..... بررسی مبانی حقوقی استقلال کانون وکلا .....

مجتبی اسدیان؟

۲۰ ..... استقلال نهاد وکالت و مبانی آن .....

سعید آقاباباگلی؟

۲۲ ..... (۱) دعاوی استرداد اعیان چک و سفته مالی است یا غیرمالی؟ .....

۲۳ ..... (۲) بحثی در ماده ۱۰۹ قانون آئین دادرسی مدنی .....

صدیقه نعیمیان؟

۲۵ ..... امتیازات ویژه سهام داران اقلیت در شرکت های سهامی و محدودیت های آن .....

فرشید فولادی نژاد؟

۲۸ ..... تئوری داوری .....

عباس شایسته مهر؟

۳۱ ..... رسم القباله و شروط کلیشه ای .....

## از میان نامرئ

مهدی جهانبخش هرندی؟

۳۴ ..... نقدی بر مقاله تبعیت از احکام کیفری در دعاوی حقوقی .....

فرشید فولادی نژاد؟

۳۵ ..... درباره دو مقاله «به کجا برم شکایت...؟» و «چه هاست در سر این قطره» .....

## طنز

محمد رضا محمدی جرقویه ای؟

۳۹ ..... مشاوره حقوقی تلفنی .....

# توقعی کمتر از هیچ!

**دکتر بهروز تقی خانی**  
(وکیل دادگستری)

اخيراً طرحی تقدیم مجلس شورای اسلامی کرده اند با این  
عنوان:

«طرح ادغام کانون های وکلا و کارشناسان رسمی دادگستری با مشاوران حقوقی و وکلا و کارشناسان قوه قضائیه (ماده ی ۱۸۷) و ایجاد مرکز ساماندهی امور وکلا، مشاورین حقوقی و کارشناسان حقوقی، کارشناسان رسمی دادگستری».

موضوع طرح: ماده ی واحده ای است که می گوید:  
«ماده ی واحده- از تاریخ تصویب این قانون، کانون های وکلا و کارشناسان رسمی دادگستری با مرکز مشاوران حقوقی و وکلا و کارشناسان قوه ی قضائیه ی ماده ی ۱۸۷ ادغام گردیده و تشکیلات جدید به نام مرکز ساماندهی امور وکلا، مشاورین حقوقی و کارشناسان رسمی تحت نظارت عالییه ی رئیس قوه ی قضائیه تشکیل می شود.

تبصره- آئین نامه ی احرائی این ماده و ضوابط مربوط به تشکیلات و امور تعیین تعداد وکلا و کارشناسان مورد نیاز هر حوزه ی قضائی، برگزار آزمون، تأیید صلاحیت علمی و اخلاقی، آموزش کارآموزی، اعطاء پروانه، تعیین و تغییر محل خدمت، تعیین درجه و حدود صلاحیت و معاضدت، تعیین و اجرای مجازات های انتظامی و سلب صلاحیت وکلا و کارشناسان و اخذ هزینه های مربوط به پذیرش آموزش و اعطاء پروانه ی وکالت و کارشناسی و چگونگی نظارت بر کلیه ی



امور وکلا و کارشناسان، ظرف مدت دو ماه توسط وزیر دادگستری و اخذ نظر مرکز فوق الذکر و براساس قوانین موجود تهیه و به تصویب رئیس قوه ی قضائیه خواهد رسید. طرح را ابتدا با دو فوریت تقدیم مجلس کرده بودند که فوریت اش رد شد. خود طرح هم، فکر نمی کنم به تصویب برسد. زیرا:

هفتاد، هشتاد سال پیش - کانون وکلا «از حیث نظامات، تابع وزارت عدلیه» بود. تأیید و رد صلاحیت متقاضیان حرفه ی وکالت، امور مربوط به کارآموزی آن ها، تحقیق و رسیدگی به شکایت از وکلا، رسیدگی به تخلفات انتظامی وکلا در دادگاهی مرکب از سه عضو که وزیر عدلیه آن ها را از بین مأمورین قضائی یا اداری یا وکلا، و یا به طور مختلط انتخاب می کرد، تأسیس کانون وکلا، تعیین هیأت «عامله ی کانون» از میان وکلا و انتخاب رئیس کانون از میان «مستخدمین قضائی و اداری»، همه و همه، توسط «وزارت عدلیه» انجام می گرفت. حتی، طبق ماده ی ۱۲-آئین نامه ی مصوب خردادماه ۱۳۲۰، رؤسا و اعضاء شعب کانون به پیشنهاد هیأت مدیره و بنا به تصمیم وزارت دادگستری تعیین می شدند.

گفتن ندارد که، تابعیت کانون وکلا از نظامات وزارت عدلیه، در آن دوران، جز بی نظمی و بداخلاقی، نتیجه ای نداشت. تا این که، کم کم، استقلال کانون وکلا و نقش وکیل غیروابسته به قوه ی قضائیه در دفاع از حقوق مردم و اجرای واقعی قانون، به عنوان راهی برای اصلاح دادگستری، در نظر گرفته شد و دکتر مصدق با استفاده از اختیارات اش، اولین قدم را در این راه برداشت و پس از او، در سال ۱۳۳۳ «لایحه ی قانونی استقلال کانون وکلا» به تصویب رسید.

غرض آن که، نمایندگان مجلس شورای اسلامی که می دانند ملت ما، تبعیت کانون وکلا از قوه ی قضائیه را، یک بار، تجربه کرده و آفات زیانبار آن را به چشم، دیده است، قطعاً اجازه نخواهند داد، این تجربه ی تلخ، یک بار دیگر تکرار بشود.

مضافاً بر این که، اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی که در مقام بیان وظایف رئیس قوه ی قضائیه است می گوید:

وظایف رئیس قوه قضائیه به شرح زیر است:

۱- ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسؤولیت های اصل یکصد و پنجاه و ششم.

۲- تهیه ی لوایح قضائیه متناسب با جمهوری اسلامی.

۳- استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آن ها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند این ها از امور اداری، طبق قانون.

بنابراین، ساماندهی کانون وکلا، یا، ایجاد تشکیلاتی برای وکلا و به نام آن ها، طبق قانون اساسی، جزء وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه نیست. دلیل اش هم این است که کانون وکلا، سازمانی است صنفی و مثل هر صنف دیگری، وکلا هم می توانند برای خود تشکیلاتی داشته باشند که در قالب آن از حقوق و منافع صنفی شان دفاع بکنند. پس نحوه ی اداره ی امور کانون و سر و سامان دادن یا ندادن به آن، باید در صلاحیت انحصاری وکلا و خارج از وظایف و اختیارات قوه قضائیه باشد - که هست.

این نکته هم گفتنی است که، کانون های وکلا، یا وکلای دادگستری - فرق نمی کند - بی اعتنای به قانون نیستند. همه ی آن ها، قیود شغلی را پذیرفته اند و می پذیرند و به آن متعهداند. منتهی می خواهند از آرامش و امنیت شغلی برخوردار باشند. می خواهند حیثیت حرفه ای شان حفظ بشود. می خواهند به هیچ نهادی اعم از حکومتی یا غیرحکومتی و به هیچ جناحی از جناح های سیاسی، چه آن ها که تا امروز در ایران تشکیل شده و چه آن هائی که پس از این تشکیل خواهد شد، به هیچ وجه بستگی یا وابستگی نداشته باشند، تا بتوانند اولاً - به سوگندی که خورده اند وفادار بمانند. ثانیاً - کسی به بهانه ای واهی، مانع از انجام وظیفه ی وکالتی شان نشود.

توقعی کم تر از این؟ ■

# مشاوران

- واکاوی بک حکایت
- مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت و بزه ثبت ملک غیر
- بررسی مبانی حقوقی استقلال کانون و کلاه
- استقلال نهاد و کالت و مبانی آن
- دعاوی استرداد اعیان چک و سفته مالی است یا غیرمالی؟
- بحثی در ماده ۱۰۹ قانون آئین دادرسی مدنی
- امتیازات ویژه سهام داران اقلیت در شرکت های سهامی و محدودیت های آن
- تئوری داوری
- رسم القباله و شروط کلیشه ای



## کانون وکلای دادگستری مرکز برگزار می کند فراخوان آثار چاپ شده در مطبوعات نخستین جشنواره مطبوعاتی وکیل

وکلاي دادگستري مرکز در نظر دارد به مناسبت سالروز استقلال کانون وکلا و روز وکیل مدافع (نخستین جشنواره مطبوعاتی وکیل را با موضوعات ذیل برگزار کند. مندان می توانند آثار خود را شامل خبر، گزارش، مصاحبه، تحقیق و مقاله به دبیرخانه جشنواره در قابل ذکر است که هیأت داوران آثاری را مورد بررسی قرار خواهند داد که از تاریخ ۱۳۸۴/۱۲/۷ ی مطبوعاتی منتشر شده باشند. ورنندگان کلیه آثاری که در جشنواره شرکت کنند، هدیه ای به رسم یادبود دریافت خواهند کرد و پده، جوایز ویژه ای اهدا خواهد شد.

### که اولویت دارند:

تقلال وکیل  
کیل در دفاع  
کلا و قوه قضائیه  
وکالت در ایران  
تقلال کانون وکلا  
ناسی وکیل و وکالت  
ن وکالت و حقوق بشر  
کالت و حق دفاع در جهان  
بل در دعاوی مدنی و کیفری  
قانون اساسی و حق دفاع  
ات و وکلا و تأثیر متقابل آن  
اخله وکیل در تحقیقات مقدماتی  
همیت وکیل و وکالت در ایران و جهان  
ای مهم جنایی در ایران و نقش وکیل در آن ها  
ن بزرگ و تاریخی در حرفه وکالت در جهان  
ل گریزی مردم یا آثار عدم آشنایی مردم با پدیده وکالت  
اهی مردم ایران از خدماتی که وکیل می تواند ارائه نماید  
رتباط کانون های وکلا با دانشکده های حقوق و قوه قضائیه

### مهلت ارسال آثار حداکثر تا ۱۳۸۵/۱۱/۱۵

نشانی دبیرخانه: تهران، میدان آرژانتین، ابتدای خیابان زاگرس، شماره ۳ طبقه اول  
(روابط عمومی کانون وکلای دادگستری مرکز)

پایگاه اینترنتی: [www.iranbar.org](http://www.iranbar.org) , [www.centralbar.ir](http://www.centralbar.ir) ، **021-8899948**

# وگاووی حکایت

دکتر بهروز تقی خانی (وکیل دادگستری)

## الف-

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، در کتاب «قابوس نامه» به فرزندش - گیلان شاه - نصیحت می کند که:

«اگر ... قاضی شوی ... باید که حیل قضات ترا معلوم باشد تا اگر وقتی مظلومی به حکم آید و وی را گواهی نباشد و بر وی ظلم رود و حقی از آن وی بخواهد رفتن، از کار آن مظلوم بررسی و به حيله و تدبیر آن مستحق را به حق خویش رسانی.»

وبعد، حکایتی نقل می کند، خواندنی. می گوید:

«به طبرستان، قاضی القضاة، ابوالعباس رویانی بود. و وی مردی مستور بود و با علم و ورع و پیش بین و صاحب تدبیر. و وقتی به مجلس او، مردی پیش او به حکم آمد و بر مردی صد دینار دعوا کرد. قاضی از آن خصم پرسید. آن مرد انکار کرد. قاضی این مدعی را گفت: گواه داری؟ گفت: ندارم. قاضی گفت: پس وی را سوگند دهم. مدعی بگریست زار و زار و گفت: ای قاضی زینهار وی را سوگند مده که وی بر سوگند خوردن دلیر شده است و باک ندارد. قاضی گفت: من از شریعت بیرون نتوانم شد، یا ترا گواه باید، یا وی را سوگند رسد.

مرد در پیش قاضی در خاک همی گردید و همی گفت: زینهار ای قاضی، مرا گواه نیست و وی سوگند بخورد و من مظلوم و مغبونم، زینهار به گردن تو، تدبیر بکن. قاضی چون زاری مرد بدید بدانست که راست همی گوید. گفت: ای خواجه، وام دادن تو او را چگونه بوده است. از اصل کار، مرا بازگویی تا بدانم که این کار چون رفته است؟

این مظلوم گفت: زندگانی قاضی دراز باد. این مرد، مردی بود چند ساله دوست من. اتفاق افتاد که بر پرستاری عاشق شد. قیمت وی صد و پنجاه دینار و مایه این مرد کم از صد و پنجاه دینار بود. و هیچ وجهی نمی دانست. شب و روز، چون



شیفتگان همی گشتی و همی گریستی و زاری همی کردی. روزی به تماشا رفته بودیم من و وی در دشت تنها همی گردیدیم، زمانی جائی بنشستیم. این مرد با من سخن این کنیزک همی گفت و زار همی گریست و دل من بر وی بسوخت که بیست ساله دوست من بود...

قاضی گفت: کجا نشسته بودی بدین وقت که زر بدو دادی؟ گفت به زیر درختی. قاضی گفت: پس که به زیر درختی بودی چرا می گوئی که گواه ندارم؟ این خصم را گفت: همین جا بنشین پیش من و مدعی را گفت: دل مشغول مدار. برو و زیر آن درخت دو رکعت نماز کن و صد بار بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم درود ده و آن درخت را بگویی که: قاضی ترا همی خواند، بیا و گواهی بده. خصم تبسم کرد. قاضی بدید و بر خویشتن پوشیده کرد. مدعی گفت: ای قاضی ترسم که آن درخت به فرمان من نیاید. قاضی گفت: این مهر من بر و درخت را گوی که: این مهر قاضی است. همی گوید: بیا و گواهی که به بر تو است بده اندر این باب. مرد مهر بسته و برفت و مرد دیگر پیش قاضی بنشست و قاضی به خگم های دیگر مشغول شد. خود بدین مرد نگاه نکرد تا یک بار در میانه حکمی که همی کرد، رو سوی این مرد کرد و گفت: فلان، آن جای رسیده باشد یا نه؟ این مرد گفت: نه هنوز. قاضی به حکم مشغول شد. آن مرد مهر به درخت نمود و گفت: قاضی ترا همی خواند، چون زمانی بنشست، از درخت جواب نیامد. غمناک شد و بازگشت و پیش قاضی آمد و گفت: ای قاضی رفتم و مهر نمودم، نیامد. قاضی گفت: غلطی که درخت آمد و گواهی داد و روی به خصم کرد و گفت: حق این مرد بده...

مرد گفت: ای قاضی تا من این جا نشسته ام هیچ درخت نیامد. قاضی گفت: راست گوئی، درخت نیامد. اما اگر تو این زر از وی نگرفته ای زیر آن درخت که من از تو پرسیدم که مرد رسیده باشد بدان درخت یا نه تو چرا نگفتی که کدام درخت؟ من ندانم که وی کجا رفته است؟ و مرد را الزام کرد و زر بسته و به خداوند حق داد.

ب-

ممکن است ابوالعباس روایتی در قضاوت اش اشتباه نکرده باشد. چون، راوی می گوید:

«وی مردی مستور بود و با علم و ورع و پیش بین و صاحب تدبیر». من هم، می پذیرم. اما (و اشکال در این «اما» است)، همه ی قضاوت مثل او نیستند. حتی بوده اند و بسیار هم بوده اند قضاتی که، این جا و آن جا، و در حضور مردم، از وظیفه ی الهی خود دم می زده اند و در نهان، به «آن کار دیگر» می پرداخته اند.

نمونه اش، ماجرائی است که مُحَسِّن بن علی تنوخی در کتاب «الفرج بعد الشدائد» آورده که هر کس بخواند می فهمد که قاضی شهره به پاکدامنی و برهیزکاری، لااقل در مواردی خاص، ممکن است حدک در چشم تقوی پیاشد و برخلاف شرع و قانون و اخلاق- و البته دور از چشم مردم- جرمی را بپوشاند و واقعیتی را کتمان کند و به راوی حکایت هم بگوید:

«بدان که ما مردمانیم در سایه ی دولت پروریده و در آفتاب نعمت بالیده و زیر چمن نکونامی، نامی شده، صیت صلاح ما را ... به تهتک از پرده میفکن...»  
یا حکایت قاضی همدان که حتماً ماجرایش را در گلستان سعدی خوانده اید و می دانید.

«قاضی همدان را حکایت کنند که یا نعلبند پسری، سر خوش بود و ... تا آخره.»  
غرض آن که، قاضی، حتی اگر به نیک نامی شهره ی آفاق باشد، ممکن است تحت شرایط و اوضاع و احوال خاص، مرتکب خطا بشود و با برخورداری از قدرتی که دارد «جائری کند یا فاسقی».

این که قاضی را مجبور کرده اند، در قالب قواعد و آئینی مشخص و معین، به قضاوت پردازد، یکی هم به این دلیل است که احتمال فصد و یا تقصیر او را به حداقل برسانند.

البته می پذیرم: قاضی یا حاکم شرع می تواند در حق الله و حق الناس به علم خود عمل کند. اما (و باز هم، اشکال در این «اما» است)، قاضی یا حاکم شرع نمی تواند با استناد به علم خود، قواعد دادرسی را دور بزند یا آن را زیر پا بگذارد. به عنوان مثال: زنای موجب حد، با دلالی از جمله با شهادت چهار مرد عادل به اثبات می رسد. اما اگر سه مرد عادل به گونه ای شهادت بدهند که ایجاد علم در قاضی بشود، قاضی نمی تواند علم خود را مستند به شهادت سه شاهد کند و براساس آن، حکم به اجرای حد بدهد.

برعکس، در باب عدالت شهود و این که شهادت شهود روشن و بدون ابهام است یا نه؟ شهادت شهود مستند به مشاهده است یا نه؟ شهود بدون قاصله ی زمانی شهادت داده اند یا نه؟ و مسائل دیگری از این قبیل، قاضی می تواند به علم خود عمل کند و می کند.

هم چنین می پذیرم، چندین و چند اماره ی قضائی (=امارات کثیره) مجموعاً ممکن است موجب علم بشوند. اما یک اماره، آن هم اماره ای که شأناً قابل اثبات نیست، هیچ وقت موجب علم نمی شود. مثلاً، اگر قاضی بگوید- و صادقانه بگوید- از تغییر رنگ چهره ی متهم، علم به مجرمیت او پیدا کرده، هیچ آدم عاقلی، این ادعا را از او نمی پذیرد. اگر متهم بگوید: هنگام قتل در محل وقوع حادثه، حضور نداشته و قاضی بداند که او دروغ می گوید، به همین اعتبار نمی تواند او را به قصاص نفس محکوم بکند. قضیه ی متهمی را هم که در خرابه ای بر سر مقتول ایستاده بود و چاقوی خون آلود در دست داشت، خوانده اید و می دانید.

این مثال ها نشان می دهد که قضاوت، به استناد فقط یک اماره ی قضائی- حتی اگر تصادفاً با واقعیت خارجی منطبق باشد- با مقسده ی ناشی از عدم رعایت قواعد دادرسی، به هیچ وجه، سازگار نیست.

از این رو می‌گوییم و به تأکید: قاضی یا حاکم شرع، در محدوده‌ی قواعد و مقررات، می‌تواند به علم اش عمل کند و خارج از آن، نه.

حالا برگردیم به حکایت.

مدعی که بیته ندارد، شروع می‌کند به گریه و زاری و آن قدر ادامه می‌دهد و خودش را در خاک می‌غلطاند تا این که بالاخره، قاضی، به نوعی پیش داوری می‌رسد. حکایت می‌گوید: «قاضی چون زاری مرد بدید بدانست که راست همی گوید». از همین جا «علم قاضی» صورت می‌بندد و «خصم»ی که عواطف پنهانی قاضی به ضرر او است، خلع سلاح می‌شود.

دنباله‌ی حکایت هم، شنیدنی است. قاضی که می‌خواهد «به حبله و تدبیر، آن مستحق را به حق خویش» برساند، چاره‌ای می‌اندیشد. اما، از چاره‌گری او، تنها این نتیجه عاید می‌شود که مدعی علیه، می‌داند درخت مورد نظر مدعی، کدام درخت است.

با کشف این واقعیت، اولاً: ادعای مدعی - که مطالبه‌ی طلب است - به اثبات نمی‌رسد، هم چنان که کشف حضور متهم در محل قتل، با مجرمیت او ملازمه ندارد. ثانیاً: مدعی و مدعی علیه با هم دوست بوده‌اند. مدعی می‌گوید: او [مدعی علیه] «بیست ساله دوست من بود». پس، بعید نیست دو دوست، در طول بیست سال دوستی، در شهر کزچکی مثل رویان، اواخر قرن چهارم هجری، بارها و بارها، زیر درختی سایه افکن، به گفت و گو نشسته باشند و مدعی علیه، از سخنان مدعی، چنین دریافته باشد که منظور وی از درخت، همان درخت است با سابقه‌ی ذهنی.

البته - عرض کردم - این فقط یک احتمال است. اما، همین احتمال، بر بی اعتباری آن چه که قاضی آن را «دلیل قطعی» پنداشته و به استناد آن حکم داده است، کفایت می‌کند. خلاصه کنم. آئین دادرسی؛ قانون آمره و از حقوق اصحاب دعوا است و عدم رعایت آن - به هر بهانه که باشد - مصداق بارز بی‌عدالتی است. از این رو قاضی عادل، هیچ‌گاه، علم خود را که منشاءش فقط یک اماره است و به همین دلیل پایه و مایه‌ی درست و حسابی ندارد، بر آئین دادرسی ترجیح نمی‌دهد.

با این مقدمات است که من، قضاوت «قاضی القضاة ابوالعباس روبانی» به روایت «قابوس نامه» را نه الگویی برای قضاوت صحیح، بلکه بدترین و ناعادلانه‌ترین نوع قضاوت می‌دانم و برای چنین حاکم شرعی - بی‌پرده بگویم - تره هم خرد نمی‌کنم. فعلاً همین. ■

# مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت و بزک ثبت ملک غیر

علی اکبر آبادگر  
قاضی دادگستری

قبل از اصلاح مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون ثبت، قانون گذار منا، تنها یک روش را برای ثبت ملک، پیش بینی کرده بود.

مقررات ثبت ملک در این روش، که عمدتاً در مواد ۱۱ تا ۲۲ قانون ثبت آمده است، با درخواست ثبت [ ماده ی ۱۱ ] شروع شده و در صورت عدم اعتراض از ناحیه ی اشخاص ذینفع، با ثبت ملک در دفتر املاک و صدور سند مالکیت [ ماده ی ۲۱ ] به پایان می رسید.

تصویب مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت [ که با وجود مقررات فوق تنها روش ثبت ملک نزد عموم بود ] را باید ایجاد تشکیلات موازی در ثبت املاک دانست.

در این روش که برای تعیین وضع ثبتی اعیان املاکی که اشخاص ... ایجاد نموده و به واسطه ی موانع قانونی امکان صدور سند برای آن ها وجود نداشت ... ابداع شده بود، بسیاری از مقررات ثبت ملک، دگرگون شد.

از جمله ی این مقررات که بدون هیچ توجه منطقی نادیده گرفته شد، اعتراض به ثبت و حذف مدت و زمان اعتراض بود، که نمره ای جز بی فایده بودن درخواست ثبت و عملیات ثبتی و صدور سند نداشت<sup>۱</sup> نویسندگان ما<sup>۲</sup> درخواست ثبت ملک را، محرک دعاوی اعتراض دانسته اند.

قانون گذار ثبت که آنگاه به موضوع و اهمیت آن بود، در موارد ۱۶ و ۲۰ آن قانون متعرض این مسأله شده و برای حفظ حقوق اشخاصی که به نوعی خود را در ملک موضوع درخواست ثبت، ذینفع می دانستند اجازه داده است که در مدت تعیین شده در آن مواد، به درخواست مستدعی ثبت اعتراض کنند.

۱- تجربه ی ناموفق اتخاذ چنین روشی را نخستین بار در تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاه ها و نحوه ی رسیدگی آن ها مصوب ۱۳۶۷/۷/۱۳ دیده بودیم. برای دیدن رویه قضایی رأی وحدت رویه ی شماره ی ۵۲۷ مورخ ۱۳۶۸/۶/۱۴ قابل ملاحظه است.

۲- دکتر احمد متین دفتری؛ آیین دادرسی مدنی؛ جلد دوم؛ چاپ دوم؛ ۱۳۲۲، صفحه ی ۳۰۷

مطابق ماده ی ۱۶ قانون ثبت: «هرکس نسبت به ملک مورد ثبت اعتراضی داشته باشد، باید از تاریخ نشر اولین اعلان نوبتی تا ۹۰ روز اقامه ی دعوی نماید...»<sup>۴</sup> و در ماده ی ۲۰ قانون ثبت آمده است: «مجاوری که نسبت به حدود یا حقوق ارتفاقی، حقی برای خود قائل است، می تواند فقط تا ۳۰ روز از تاریخ تنظیم صورت مجلس تحدید حدود به وسیله ی اداره ی ثبت، به مرجع صلاحیت دار عرض حال دهد»<sup>۵</sup>.

در اهمیت مدت های مذکور در موارد فوق همین بس که با سپری شدن آن ها دیگر هیچ ادعایی مبنی بر تضییع حق از هیچ کس پذیرفته نمی شود و حق اعتراض ساقط می گردد. قانون گذار، عدم اعتراض در موعد قانونی را، دلیل انصراف از اعتراض و اسقاط حق و اعراض آن شناخته و جز در مواردی که در ماده ی ۲۴ قانون ثبت ذکر شده است، شکایت او را غیر قابل استماع می داند.<sup>۶</sup>

در ماده ی ۲۴ قانون ثبت می خوانیم: «پس از انقضای مدت اعتراض، دعوی این که در ضمن جریان ثبت، تضییع حقی از کسی شده پذیرفته نخواهد شده، نه به عنوان قیمت نه به هیچ عنوان دیگر، خواه حقوقی باشد خواه جزایی.

در موارد مذکور در ماده ی ۴۴ مطابق ماده ی ۴۵ و در موارد مذکور در مواد ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶ و ۱۱۷ مطابق مقررات جزایی مذکور در باب ششم این قانون، رفتار خواهد شد.»<sup>۷</sup> به سخن دیگر، هرگاه کسی من غیر حق اما با رعایت کلیه ی ضوابط و مقررات قانون ثبت، ملکی را که متعلق به او نبوده به نام خود ثبت کند و سند بگیرد، دیگر کسی به عنوان مالک حقیقی و واقعی نمی تواند، در خواست ابطال تقاضای ثبت یا سند مالکیت او را بنماید و به دلالت مواد ۲۲ و ۲۴ قانون ثبت هیچ دعوی در این خصوص مسموح نیست. اگر ثبت ملک قاطع دعوی نباشد و دلیل قطعی مالکیت محسوب نشود، فایده ای بر آن مترتب نخواهد بود.<sup>۸</sup>

در مواردی که اشخاص یا حیل و تقلب یا سوء استفاده از اعتماد مالک، به ضرر او اقدام و ملک را به نام خود به ثبت می رسانند، قانون ثبت برخورد قاطعانه نموده و آنان را قابل تعقیب کیفری و مجازات دانسته و ملزم به جبران خسارات شاکی یا جالب رضایت او کرده است. بزه ثبت ملک غیر، چهره های گوناگونی دارد که در مواد ۱۰۵ و به بعد قانون ثبت، عیان می شود. با جمع عناصر تشکیل دهنده ی بزه مذکور، مرتکب [متقاضی ثبت] کلاهبردار محسوب و به مجازات کلاهبرداری محکوم خواهد شد.

<sup>۴</sup>- به چنین اعتراضی، اعتراض به اصل می گویند.

<sup>۵</sup>- برای دیدن مقررات خاص دیگر نگاه کنید به قانون تعیین تکلیف پرونده های معترض ثبت که فاقد سابقه بوده و با اعتراض ن ها در مراجع قضایی از بین رفته است. مصوب ۱۳۳۳/۲/۲۵.

<sup>۶</sup>- غلامرضا شهری؛ حقوق ثبت اسناد و املاک؛ چاپ اول ۱۳۶۹، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی؛ صفحه ی ۱۱۵.

<sup>۷</sup>- غلامرضا محبی اشرافی؛ مجموعه ی کامل قوانین و مقررات محشای ثبتی؛ چاپ سوم ۱۳۸۴ تهران، کتابخانه ی گنج دانش، صفحه ی ۱۷.

<sup>۸</sup>- غلامرضا شهری؛ همان؛ سلسله ی ۲۱۰، برای دیدن تازه ترین اظهار نظر در این خصوص نگاه کنید به: روزنامه ی مآوی؛ شماره ی ۵۶۶، سه شنبه ۱۰/۵/۸۵، صفحات ۷ و ۸ با رأی وحدت رویه ی امراری هیأت عمومی دیوان عالی کشور.

پرسی که ما در این جستار به دنبال پاسخ آن هستیم، این است که آیا بزه ثبت ملک غیر [موضوع ماده ی ۱۰۵ و به بعد قانون ثبت] در مورد اشخاصی که در اجرای مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت، موفق به ثبت ملک غیر می شوند نیز مصداق دارد؟ به عبارت دیگر آن ها را هم می توان تحت عنوان فوق قابل تعقیب جزائی قرار داده و مجازات کرد؟ برای پاسخ به این پرسش ناگزیریم به کوتاهی هم شده، اعتراض به ثبت املاک و مآلاً طریقه ی جبران ضرر مدعی مالکیت را، در اجرای مواد یاد شده بیان کنیم:

برخلاف آن چه ابتدا در مورد اعتراض اشخاص نسبت به ثبت املاک دیگران و راه های جبران ضرر متضرر پس از سپری شدن مدت های اعتراض [موضوع مواد ۱۶ و ۲۰ قانون ثبت] نوشیم، قانون گذار مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت، تنها نظر به تعیین مرجع اعتراض داشته و به موعد و مهلت اعتراض نظری نداشته است.

مطابق مقررات حاکم بر مواد فوق، واحد ثبتی محل، رأی صادره توسط هیأت حل اختلاف [موضوع ماده ی اصلاحی ۱۴۸ قانون ثبت] را، دو نوبت و به فاصله ی ۱۵ روز، در روزنامه ی مربوطه آگهی نموده و پس از دو ماه از انتشار اولین آگهی، در صورت اعتراض، معترض با اعلام اداره ی ثبت، ظرف یک ماه از تاریخ اعتراض باید به دادگاه صالحه دادخواست داده و گواهی آن را تقدیم نماید.

حال می پرسیم اثر این کار چیست؟ باید گفت اثر این کار متوقف ماندن صدور سند به نام متقاضی ثبت است، ضمانت اجرایی که در ماده ی ۳۴ آیین نامه ی اجرایی مواد مذکور و تبصره ی ۳ آن ماده به طور شفاف آمده است:

ماده ی ۳۴: «... چنان چه اعتراضی نرسد اداره ی ثبت طبق مقررات، سند مالکیت صادر خواهد کرد، صدور سند مالکیت مانع مراجعه ی متضرر به دادگاه نخواهد بود.»

تبصره ی ۳: «اعتراض خارج از موعد مانع ادامه ی عملیات ثبتی و صدور سند مالکیت نخواهد بود.» با این بیان و در پاسخ به پرسش این جستار می گوئیم:

بزه ثبت ملک غیر تنها ناظر به اشخاصی که در اجرای مواد ۱۱ تا ۲۰ قانون ثبت، اقدام به ثبت ملک و گرفتن سند مالکیت از این طریق شده و قطعاً شامل کسانی که از راه مقررات مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت آن را به ثبت رسانده اند نخواهد شد زیرا:

اعمال مقررات جزائی مواد ۱۰۵ و به بعد قانون ثبت از ناحیه ی متضررین زمانی امکان پذیر است که بر ثبت ملک آثار مقرر در ماده ی ۲۴ قانون ثبت مترتب گردد یعنی پس از انقضای مدت اعتراض، هیچ دعوایی [اعم از حقوقی یا جزائی] راجع به تضییع حق، از ناحیه ی اشخاص پذیرفته نشود و متضرر به ناچار متوسل به قسمت اخیر ماده ی فوق شده و اقدام به طرح شکایت کیفری نماید. پس در جایی که ذینفع بتواند هر زمان که بخواهد و اراده کند، به محکمه ی صالحه مراجعه و فسخ رأی صادره و ابطال سند مالکیت را بخواهد دیگر مجالی برای اعمال مقررات قسمت اخیر ماده ی ۲۴ قانون ثبت [که ناظر به آثار قانونی مترتب بر قسمت اول آن ماده است] باقی نخواهد ماند، به سخن دیگر برخلاف آن چه اکنون در آرای بعضی از دادگاه ها می بینیم، پاسخ به پرسش این جستار منفی است. ■

«والسلام»

# بررسی مبانی حقوقی استقلال کانون وکلا

محمد حکمت رولن  
کارآموز وکالت

دادرسی عادلانه بخشی جدایی ناپذیر از عدالت قضایی است. حتی اگر بهترین قوانین ماهوی وجود باشند بدون وجود قوانین شکلی و دادرسی عادلانه پای فرشته ی عدالت لنگ خواهد بود؛ با چنین ردی، دادگستری مستقل و اتحادیه ی وکلای مستقل دو بال فرشته ی عدالت محسوب می شوند. در نظام قضایی عادلانه و سالم نقش و اهمیت استقلال وکیل به همان میزان است که استقلال قاضی. نه مستقل بی وکیل مستقل معنا می دهد و نه عکس این گزاره صادق است. استقلال وکیل و قاضی البته ای استبداد و خود رایشان نیست. استقلال وکیل و قاضی به مفهوم استقلال از قانون نیست، بلکه به مصونیت از دخالت های خودسرانه و ناروا و غیر قانونی اصحاب زر و زور در کار قضاوت و وکالت هم از این رو بوده است که همواره دشمنان عدالت و آزادی و آنان که اجرای اصول حقوق بشر را ان شریف ترین دستاورد بشر و محکم ترین تضمین کننده عدالت بر نمی تابند با استقلال وکیل و قاضی به ستیز بر می خیزند. در این روند نقض استقلال، وکیل به نوعی قربانی می شود و قاضی به دیگر. البته در باب اهمیت استقلال کار قضا، لاقفل به لحاظ تئوریک هم در دانشکده ها و هم در ها بسیار گفته اند و نوشته اند. حال بماند که گناه به بهانه ی استقلال قاضی استبداد رأی را مراد اند. اما در مورد استقلال وکیل حتی بحث های آکادمیک نیز گناه از حد تعارف فراتر نمی رود، فرشته ی عدالت با یک بال هم می تواند پرواز کند! حال آن که بر هر انسان منصفی بطلان این ادعا است. از این رو بحثی مستوفاً در مبانی حقوقی استقلال کانون وکلا در این مجال نه تنها لازم و مفید لیفه ی وجدانی و حرفه ای است که وجدان جمعی جامعه ی وکلانمی تواند نسبت به آن بی تفاوت

ا چرا می گوئیم استقلال کانون وکلا نه استقلال وکیل؟ پاسخ ساده است. استقلال شخص وکیل تنها به ی استقلال کانون وکلا به عنوان یگانه نهاد صنفی متولی امر وکالت تضمین و محقق می شود و که هر روز به بهانه ای، کانون وکلا را تضعیف می نمایند به حقیقت داستان پی برده اند. کانون ضعیف نتیجه ای جز وکیل ضعیف و وابسته در پی ندارد. به همین دلیل است که یک روز وکیل را اندن قانونی مخالف با تمامی موازین قانون اساسی و اسناد حقوق بشری از دفاع مؤثر باز می دارند و دیگر با طراحی نهادهای موازی با کانون وکلا برخلاف تمامی دستاوردهای تمدن قضایی بشر، بر کار تربیت وکیل دولتی می شوند. وکیل با وجدان که به احقاق حق درپیشگاه خدای خود سوگند کند و شرف خویش را وثیقه ی این کار سترگ قرار می دهد نمی تواند و نباید نسبت به استقلال، اقتدار کانون وکلایی توجه باشد. به هر روی بحث مبانی حقوقی استقلال کانون وکلا را با بررسی

این مبانی در نظام حقوقی ایران و نظام بین الملل حقوق بشر که در جهان امروز به مثابه ی قواعد عرفی و قوانین لازم الاجرا رخ می نمایند پی می گیریم.

## بخش اول

### نظام حقوق داخلی

#### الف- قانون اساسی

قانون اساسی به عنوان میثاق ملی و مادر همه ی قوانین، حافظ و پشتیبان حقوق و آزادی های ملت و تعیین کننده ی حد و حدود قدرت است. از این رو باید قانون اساسی را سنگ محک عملکردها و قانون گذاری ها به شمار آورد. نه مجلس حق دارد برخلاف قانون اساسی قانونی را به تصویب رساند و نه دولت می تواند آیین نامه یا تصویب نامه ای مخالف اصول این میثاق ملی مصوب کند. اصل ۳۵ قانون اساسی مقرر می دارد: «در همه ی دادگاه ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید برای آن ها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.» این اصل مترقی قانون اساسی در کنار اصول ۳۲، ۳۴، ۱۵۶ و ۱۶۵ مجموعه ای نظام مند را شکل می دهد که بیش از هر چیز مبین و الزام کننده استقلال وکیل است. اگر دادخواهی حق مسلم هر فرد است (اصل ۳۴) این حق محقق نمی شود جز در پرتو وجود وکیل مستقل. اگر قوه ی قضائیه، قوه ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی های مشروع است (اصل ۱۶۵) لاجرم کانون وکلای مستقل نیز تکمیل کننده ی این نظام قضایی عادلانه و مستقل خواهد بود. در بند سوم نامه ی کانون وکلای اصفهان به نمایندگان مجلس نیز آمده است: «وکیل در مقام دفاع از حقوق مردم آن چنان که در اصل ۳۵ قانون اساسی آمده، در آن سوی میز قضا یعنی در آن سوی قوه ی حاکمه قرار دارد. لذا حیثیت و طبیعت او ذاتاً مستقل از سه قوه است و تشکیلاتی که وکیل و کانت را اداره می کند به رغم ارتباط و همکاری مستمر با قوه ی قضائیه، ذاتاً از این قوه مستقل است. درست به همین دلیل است که حق داشتن وکیل در قانون اساسی و در فصل سوم تحت عنوان حقوق ملت آمده است. حال چگونه ممکن است تصور کنیم زمانی که احدی از آحاد ملت مدعی است حق او توسط هریک از اجزای قوه ی سه گانه تضییع شده، وکیلی از این حق دفاع کند که خود وابسته به قوای سه گانه باشد؟»

اگر چه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به لفظ وکیل مستقل تصریح نشده است، نباید آن را به حساب بی توجهی قانون گذار نهاد. بلکه با توجه به همان اصل ۳۵ و دیگر اصول مذکور و با عنایت به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، این عدم تصریح تنها به دلیل بداهت بوده است. در واقع به لحاظ اصول و تجربه ی حقوقی، اظهر من الشمس است که گسترش عدل، دادخواهی، انجام محاکمات علنی و گسترش حقوق عامه که قانون اساسی به آن تصریح می کند و با اعطای حق انتخاب وکیل در همه دادگاه ها به طرفین دعوا سعی در تحقق آن ها دارد، بدون وجود وکیل مستقل ابداً ممکن نخواهد بود. از آن جایی که اذن در شی اذن در لوازم آن نیز هست، نمی توان ادعا کرد که قانون اساسی حق انتخاب وکیل را به افراد داده است، اما به وکیلی که قرار است در حق دادخواهی به طرفین دعوا کمک کند حق استقلال نداده است. در واقع استقلال وکیل لازمه وظیفه سنگینی است که قانون اساسی بر عهده او گذاشته است.



در یک تقسیم بندی کلی، می توان قوانین عادی را به دو قسمت تقسیم نمود دسته اول قوانینی که نوع آن به طور خاص درباره ی وکالت و کانون و کلا است و دسته ی دیگر قوانینی مانند آیین دادرسی، آیین دادرسی کیفری و ... که در قسمتی از این قوانین، در چند ماده به نقش و کیل پرداخته شده است. ما در این نوشتار صرفاً به قوانینی که به طور خاص درباره ی کانون و کلا و وکالت می باشد ردازیم و با توجه به این که قوانین خاص در مورد وکالت متعدد و موضوع بحث ما نیز استقلال کانون است، به صورت مختصر لایحه ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری را بررسی می نمایم.

لایحه ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری برای اولین بار در ۱۳۳۱/۱۲/۷ بر طبق قانون تمدید انتخابات نخست وزیر، توسط دکتر محمد مصدق به تصویب رسید. پس از کودتای ۲۸ مرداد در ۱۳۳۳/۱۲/۵، لایحه ی مذکور با اصلاحات مختصری به تصویب کمیسیون های مشترک مجلسین و آیین نامه ی آن نیز در سال ۱۳۳۴ تصویب گردید. ماده ی یک لایحه ی استقلال صراحتاً بیان کرد: «کانون وکلای دادگستری مؤسسه ای است مستقل و دارای شخصیت حقوقی که در مقرر هر اه استان تشکیل می شود.» و به موجب ماده ی ۲ این قانون: «کانون وکلای هر محل به وسیله هیأت اداره خواهد شد... هیأت مدیره عهده دار اداره ی امور مربوط به کانون بوده و رئیس هیأت، سمت کانون را دارد و نماینده ی قانونی کانون در کلیه ی مراجع رسمی است. رئیس کانون، کلیه ی اداری و حقوقی کانون را انجام خواهد داد... براساس این قانون، مهم ترین ارکان کانون وکلا عمومی، هیأت مدیره، دادرسی انتظامی و دادگاه انتظامی می باشند. مطابق ماده ی ۶ لایحه ی ال اهم وظایف کانون وکلا عبارت است از دادن پروانه ی وکالت، معاضدت قضایی، فراهم آوردن پیشرفت علمی و عملی کارآموزان و وکلا و رسیدگی به تخلفات انتظامی وکلا.

آن جایی که کانون وکلای دادگستری نهادی مدنی است و بالطبع مستقل از حاکمیت می باشد بنا بر ی ۱۰ قانون مذکور به قضات و مستخدمین دولتی و بلدی و مملکتی و بنگاه هایی که تمام یا قسمتی مایه ی آن متعلق به دولت است در حین اشتغال به خدمت، پروانه ی وکالت داده نمی شود و این مهم دیگری مبنی بر استقلال وکیل و عدم وابستگی او به نهادهای دولتی محسوب می گردد.

در مجموع لایحه ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری و دیگر قوانین خاص مربوط به وکالت عه ای مدون و نظام مند را تشکیل می دهند. با نگاهی به قوانین مذکور مشخص می گردد که کانون نظارت و حساسیت فوق العاده ای نسبت به اعضای خود دارد و می خواهد که وکلا ستمیل مداری و انضباط باشند. (والیته باید این چنین باشد.) از این رو علاوه بر این که در کانون وکلا، نهاد ی وجود دارد، دادرسی و دادگاه انتظامی کانون، موشکافانه رفتار وکلا را زیر ذره بین قرار می دهد و خاطی را مجازات می نماید. در باب اهمیت این مسأله ماده ی ۸۹ آیین نامه ی لایحه ی قانونی ل کانون وکلا مقرر می دارد تعقیب انتظامی مانع از تعقیب مدنی یا کیفری نیست و به موجب ماده ی ون وکالت مصوب سال ۱۳۱۵، حتی استرداد شکایت از وکیل مانع تعقیب و رسیدگی انتظامی شد. ذکر مسأله ای در این جا لازم می باشد و آن این که استقلال کانون وکلا به معنای رها بودن و ختاری آن نیست. زیرا در حال حاضر بسیاری از امور کلان و کلیدی کانون (مثل تأیید صلاحیت اهای هیأت مدیره ی کانون و وجود دادگاه انتظامی قضات به عنوان مرجع تجدیدنظر از آرای دادگاه انتظامی وکلا) تحت نظر قوه ی قضائیه است؛ بلکه منظور از استقلال این است که کانون

و کلا از لحاظ تصمیم‌گیری‌های حرفه‌ای و صنفی متکی به خود باشد و البته تأثیر این اتکای به خود نه تنها تأمین منافع وکیل، که حفظ حقوق موکلان نیز می‌باشد.

## بخش دوم

### وکیل مستقل و اتحادیه‌ی وکلای مستقل در اسناد بین‌المللی حقوق بشر:

حقوق بشر امروز تنها یک شعار نیست، بلکه هر چه می‌گذرد بیشتر و بیشتر خود را به مثابه‌ی نظم‌ی حقوقی در عرصه‌ی بین‌الملل مطرح می‌کند. گفتمان حقوق بشر اکنون گفتمان حقوقی غالب در اقصا نقاط گیتی است.

حتی دشمنان حقوق بشر نیز جرأت و توانایی مخالفت صریح با این شریف‌ترین دستاورد انسان منمندن را ندارند. هم از این روست که می‌کوشند اعمال خود در راستای نقض حقوق بشر را به هر طریق ممکن موجه جلوه دهند و با توسل به انواع مغالطه‌ها و سفسطه‌گریها خود را از اتهام نقض حقوق بشر مبرا سازند. از آن جایی که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه‌ی اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان، اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد و عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده که روح بشریت را به عصیان وا داشته است. هم چنین ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده‌ی آزاده و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است و از آن جا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام برضد ظلم مجبور نگردد، لاجرم نظام بین‌الملل حقوق بشر به عنوان بخشی مهم از حقوق بین‌الملل نمی‌تواند نسبت به مسأله‌ی دادرسی عادلانه بی‌تفاوت باشد. ماده‌ی ۱۰ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد «هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوائش به وسیله‌ی دادگاهی مستقل و بی‌طرف، منصفانه و علناً رسیدگی گردد...» پیش از این نشان دادیم که دادرسی عادلانه بدون وجود اتحادیه‌ی وکلای مستقل و در نتیجه وکیل مستقل امری ناممکن است. از این رو ماده‌ی ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی - سیاسی به عنوان کنوانسیون لازم‌الاجرا، از جمله تضمین‌های دادرسی عادلانه را حق انتخاب وکیل می‌داند. مطابق این ماده «هر کس متهم به ارتکاب جرم بشود ... حق دارد در محاکمه حاضر بشود و یا شخصاً به وسیله‌ی وکیل منتخب خود از خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضاء نماید از طرف دادگاه راساً برای او وکیل تعیین بشود که در صورت عجز از پرداخت حق الوکاله، هزینه‌ی او نخواهد داشت.» لازم به ذکر است که میثاق حقوق مدنی - سیاسی (مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل) اگر مهم‌ترین کنوانسیون نظام بین‌الملل حقوق بشر نباشد، لاقلاً در زمره‌ی پراهمیت‌ترین آن‌ها قرار دارد و به اعتقاد بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی نه تنها برای کشورهای متعاقد که به منزله‌ی قاعده‌ی عرفی برای همه‌ی کشورها لازم‌الاجرا است. البته از آن جایی که دولت ایران قبل از انقلاب، این کنوانسیون را امضاء نموده و پس از انقلاب نیز امضاء خود را پس نگرفته است، براساس اصول معاهدات بین‌المللی، متعهد به رعایت مفاد این کنوانسیون می‌باشد و در واقع میثاق حقوق مدنی - سیاسی در زمره‌ی تعهدات بین‌المللی دولت جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود.

اسناد منطقه‌ای حقوق بشر نیز بر ارزش و اهمیت نقش وکیل مستقل در روند دادرسی عادلانه تأکید کرده‌اند. نظام اروپایی حقوق بشر، نظام آفریقایی حقوق بشر و نیز نظام آمریکایی حقوق بشر از آن

اخذ. هشتمین کنگره ی سازمان ملل متحد برای پیش گیری از جرم و رفتار با مجرمین که از ۱۷ ست تا ۷ سپتامبر ۱۹۹۰ در هاوانا برگزار شد، مصوبه ای مهم پیرامون «اصول اساسی نقش و کلا» در ستی استاندارد و دادرسی عادلانه داشت. در مقدمه ی مصوبه تصریح شده است که فرد در بازداشت خواهد داشت از مساعدت، ارتباط و مشاوره با وکیل دعوی بهره مند شود، هم چنین با توجه به این واعد حداقل استاندارد رفتار با زندانیان» به ویژه توصیه می نماید که معاضدت قضایی و ارتباط انه با وکیل باید برای زندانیان محاکمه نشده تضمین گردد و با توجه به این که «اعلامیه تذاویر طی برای تضمین حمایت از حقوق افراد مواجه با مجازات اعدام» برحق کلیه ی افراد مظنون و متهم ایم با مجازات اعدام به منظور برخورداری از معاضدت قضایی کافی در کلیه ی مراحل رسیدگی طبق ی ۱۴ «میثاق بین المللی حقوق مدنی - سیاسی» تأکید می نماید. از همه مهم تر با توجه به این که ت کافی و مناسب از حقوق بشر و آزادی های اساسی که کلیه ی افراد حق برخورداری از آن ها را ، در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی مدنی مستلزم آن است که کلیه ی افراد، دسترسی به خدمات حقوقی و کلا ی حرفه ای و مستقل داشته باشند و با عنایت به این که کانون های حرفه ای نقش مهمی در ارتقای استانداردها و اخلاق حرفه ای، حمایت از اعضای خود در مقابل تعقیب و دیت ها و دخالت های نابه جا، تأمین معاضدت قضایی برای کلیه ی افراد نیازمند و همکاری با ات دولتی و سایر مؤسسات به منظور پیشبرد اهداف عدالت و منافع عمومی دارند، اصول اساسی و کلا برای کمک به دول عضو سازمان ملل متحد جهت تقویت و تضمین نقش مناسب و کلا تهیه ست و باید توسط دولت ها به صورت وضع قوانین و تعیین رویه های عملی مورد توجه قرار گیرد و ع و کلا و سایر افراد از قبیل قضات، دادستان ها، اعضای قوه ی مجریه و مقننه و به طور کلی مردم این مصوبه پس از ذکر موارد فوق طی سرفصل هایی به مسائلی پیرامون دسترسی به و کلا و خدمات ن، تضمین های خاص در موضوعات عدالت کیفری، صلاحیت ها و آموزش، وظایف و مسؤولیت ها، ن های فعالیت و کلا، آزادی بیان، اجتماعات حرفه ای و کلا و سرانجام رسیدگی انتظامی می پردازد این میان به طور مختصر به تضمین فعالیت و کلا و اجتماعات حرفه ای و کلا اشاره می نمایم.

موجب ماده ی ۱۶ مصوبه: «دولت ها باید اطمینان حاصل کنند که و کلا: الف - قادر به ایفای کلیه ی ب - حرفه ای خود بدون هرگونه تهدید، ارعاب، ممانعت و دخالت نادرست هستند. ب - قادر به ت و ارائه ی مشاوره به موکلین خود به طور آزادانه در داخل و خارج از کشور هستند. ج - به خاطر ، که طبق وظایف، استانداردها و اصول اخلاقی شناخته شده ی حرفه ی خود انجام می دهند، نباید تعقیب یا در معرض تهدید به تعقیب یا مجازات های اداری، اقتصادی و غیره قرار گیرند.»؛ اما به ، چه موقع این تضمین ها وجود دارد؟ و چه موقع وکیل می تواند با اطمینان خاطر و داشتن امنیت به انجام وظایف خود بپردازد. آیا این امر جز در پرتو وجود اتحادیه ای مستقل که بتواند عنداللزوم بل دفاع نماید قابل تصور است؟

م از این رو است که ماده ی ۲۴ این مصوبه بیان می دارد «و کلا حق خواهند داشت که کانون های ای مستقل تشکیل دهند یا به عضویت آن ها درآیند. انجمن هایی که منافع آن ها را نمایندگی ند ادامه ی تحصیلات و دوره های آموزشی و حمایت از حیثیت شغلی آن ها را گسترش می دهند. مدبره این گونه کانون های حرفه ای توسط اعضای آن ها انتخاب می شوند و وظایف خود را بدون ی دیگران انجام خواهند داد.»

می بینیم که مسأله ی اتحادیه ی وکلای مستقل و در نتیجه وکیل در مصوبه سازمان ملل نیز علی رغم بداهت امر، صراحتاً آمده است. لایحه ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳/۱۲/۵ تا حدود زیادی با معیارهای تعریف شده در مصوبه اصول اساسی نقش وکلاء منطبق می باشد و این مایه ی مباحث است که ۵۵ سال پیش در کشور ما این قانون مترقی تصویب گردیده است. از طرف دیگر قرن بیست و یکم که به آن عصر جهانی شدن می گویند، دوره ای است که جهان به مانند یک اتاق شیشه ای درآمده و هر چه جلوتر می رود شیشه های آن شفاف و شفاف تر می شوند. در روزگاری که همه ی کشورها می کوشند تا خود را روز به روز با معیارها و قواعد شناخته شده ی بین المللی هماهنگ تر نمایند، کشور ما نیز که خواستار توسعه، صلح و تعامل با دنیا است از این قاعده مستثنی نبوده و برای عقب نماندن از قافله ی جهانی باید همگام با آن حرکت نماید. در جهان امروز کانون های وکلای دادگستری از جمله شخصیت های حقوق عمومی به شمار می آیند و مسأله ی استقلال کانون های وکلای به عنوان تضمین کننده ی حق دفاع در یک دادرسی عادلانه از مقررات مربوط به حقوق بشر بوده و به منزله ی قواعد عرفی بین المللی لازم الاجرا می باشد. اگرچه استقلال کانون وکلا به لحاظ اصول مسلم حقوقی چه در دکترین، چه در قانونی اساسی، چه در نظام حقوق بین الملل و چه در عرف و رویه ی قضایی کشورهای متمدن امری پذیرفته شده است، متأسفانه در کشور ما در زمینه ی قوانین عادی و عرف قضایی با مشکلاتی مواجه شده است. در این زمینه قانون گذاری های متضاد و گاه متناقض، استقلال کانون وکلا به مفهوم وکیل مستقل را با تهدید مواجه کرده است. در ایران گرایش وجود دارد که وکیل را نسبت به امر دادرسی نامحرم و بیگانه می پندارد. به غیر از قوانین مشکل سازی مثل تبصره ی ذیل ماده ی ۱۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری که حضور وکیل در مرحله ی تحقیق را منوط به اجازه ی دادگاه می نماید - ضمن احترام به همه ی قضات شریف و بزرگوارمان - در مواردی دیده شده است که برخی از ضابطین و قضات دادگستری، به وکیل به مثابه ی موجودی مزاحم نگاه می کنند. اما وکیل نه مزاحم است و نه بیگانه ی نامحرم. وکیل همان گونه که گفته شد بال دوم فرشته ی عدالت است؛ از این رو دفاع از استقلال کانون وکلا، دفاع از حق و عدالت است. حال که بحث روز مسزولان قضایی انجام اصلاحات است و در این راه اقدامات قابل تقدیر و مبارکی از قبیل احیای دادرسیها نیز صورت گرفته است، نمی توان نسبت به استقلال کانون وکلای توجه بود، زیرا اساساً اصلاحات قضایی و دادرسی عادلانه بدون وجود وکیل مستقل، ناممکن و بی محتوا است. همان گونه که در نامه ی کانون وکلای اصفهان به نمایندگان مجلس آمده است: «استقلال، مقتضای ذات کانون های وکلاست و جایگاه وکیل در کنار اصحاب دعواست نه در پشت میز قضا و مخلوط با تشکیلات آن و این محصول بیش از ۶۰۰ سال تجربه ی جهانی و لاقلاً ۷۰ سال تجربه ی داخلی است.» بنابراین «هر گونه تغییر در ساختار نهاد حساس و شناخته شده ی وکالت، بایستی با رعایت اصل خدشه ناپذیر استقلال کانون های وکلا از حاکمیت صورت پذیرد.» از این رو پیشنهاد می شود که در ادامه ی راه اصلاحات قضایی، استقلال کانون وکلا چه در قالب قوانین عادی و چه در رویه ی قضایی رعایت گردد و حرمت بال شکسته ی فرشته ی عدالت به او باز گردانده شود. اعاده ی حیثیت از کانون وکلا، اعاده ی حقوق ملت است. در این راه جامعه ی وکلا نیز نباید و نمی تواند بی تفاوت باشد. وکلا باید با افزایش توان علمی خویش و شناخت اصول اخلاق حرفه ای وکالت و با آگاهی نسبت به نقش بی بدیل خود در راه احقاق حق که همانا نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم می باشد، پیش و پیش از همه در راه حفظ حق مسلم اتحادیه ی مستقل از دخالت های ناروا پای فشاری کنند. ■

# استقلال نهاد و کالت و مبنای آن

مجتبی اسدیان  
کارآموز و کالت

استقلال نهاد و کالت از جنبه‌های مختلفی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد از جمله جنبه‌های حقوقی و قانونی، تاریخی و اجتماعی، فلسفی و غیره اما به نظر می‌رسد بررسی این موضوع از لحاظ مبنای و چرایی آن، عمیق‌تر و مهم‌تر از سایر جنبه‌های آن باشد.

این امر بدان معنی است که استقلال نهاد و کالت با چه استدلال و مبنایی قابل دفاع است؟ فارغ از این که این فرایند از لحاظ قانونی و حقوقی چه فراز و نشیب‌هایی را طی کرده است.

آن چه که امروز به عنوان نهاد و کالت به آن نظر داریم به عنوان بک دستاورد ارزشمند مدنی مورد نظر است و الا در برهه‌ای از تاریخ که انسان‌ها به دو دسته اشراف و رعایا تقسیم می‌شدند، و کیل به معنای امروزی آن معنایی نداشت.

در تاریخ مغرب زمین با تولد طبقه‌ای به نام بورژوازی مستقل تقسیم سنتی و دوگانه انسان‌ها به ضعیف و قوی تا حدی دچار تغییر شد. طبقه‌ای که به اشراف و حاکمیت وابسته نبود و از قدرت نسبی اجتماعی و اقتصادی برخوردار بود و حقوق خود را مطالبه می‌کرد. اما امروز تاریخ تمدن در کنار سایر دستاوردهای خود به حقوق شهروندی و شناسایی شهروند مستقل نائل شده است؛ شخصیتی که از حقوق و امتیازاتی برخوردار است که باید از جانب جامعه‌اش مورد شناسایی قرار بگیرد.

حقوق شهروند جامعه مدنی خواه ناخواه در روند ارتباطات پیچیده و گوناگون خود با جامعه، از سوی قوه‌ی قضائیه مورد قضاوت قرار می‌گیرد و در این میان شخصیت‌سومی نیز متولد می‌شود که در بک دادرسی عادلانه باید به ایفای نقش پردازد، پذیرش شهروند به عنوان شخصیتی جدید در جامعه‌ی امروزی با تعاریف خود و کیلی را ايجاب می‌کند که با استقلال کامل به دفاع مستقل از شهروند جامعه امروزی پردازد. و کیل در معنای امروزی خویش، زاینده‌ی این نیاز اساسی بشر جامعه

امروزیست. البته در کنار این موضوع مبنای استفاده از وکیل را در فلسفه ی دفاع و مبنای فلسفه ی دفاع را در فلسفه ی حق می توان جستجو کرد.

از طرفی دیگر سال ها پیش دانشمندان به ضرورت تفکیک قوه ی قضائیه پی بردند و امروز نیز یکی از اصول مهم و نقش آفرین قانون اساسی بسیاری از کشورهای جهان قوه ی قضاوت کننده ای است که مستقل از سایر قدرت ها به قضاوت در میان مردم جامعه می پردازد.

جدای از این که پذیرش وابستگی نهاد وکالت به قوه ی قضاوت کننده عقلاً قابل پذیرش نیست، اگر به نقش وکیل به عنوان عنصر نظارت کننده نیز توجه داشته باشیم بدون شک وابستگی آن از هر لحاظ به نهاد قضاوت کننده دلیل و مبنای وجودی آن را به زیر سوال خواهد برد.

پرواضح است که عامل دفاع کننده و ناظر نمی توانند و نباید وابسته به حاکمیت یا عامل قضاوت کننده باشد.

استقلال نهاد وکالت در مینا با تفکیک قوا و حقوق شهروندی ارتباط مستقیم دارد و استقلال آن ترجمه ی نهاد وکالت در معنای امروزی آن است. استقلال نهاد وکالت و به دنبال آن کانون های وکلا به معنای انحصاری و یگانه بودن آن در جوامع نیست.

نکته ی اصلی در استقلال وکالت از لحاظ شکل و محتواست.

وجود نهادهای موازی وکالت در جوامع امروزی امری پذیرفته شده است چنان چه هم اکنون در سرزمین ایران نیز در نقاط مختلف کانون های وکلایی وجود دارند که هر کدام به طور مستقل البته هماهنگ عمل می کنند. آسیب نهاد وکالت چه یگانه و چه متکثر، وابستگی آن به نهادهای قدرت و حاکمیت است که از این طریق نقش نظارتی وکیل نیز از بین خواهد رفت و به دنبال آن حق دفاع بشر امروزی کم رنگ خواهد شد. ■



## دعاوی استرداد اعیان چک و سفته مالی است یا غیرمالی؟

سعید آقابابا کلی (وکیل دادگستری)

یکی از دعاوی مطروحه در دادگاه ها که اغلب به صورت دعاوی تقابلی در مقابل دعاوی مطالبه وجه چک یا سفته صورت می گیرد، دعاوی مطالبه اعیان چک و سفته می باشد. خواننده ی دعاوی مطالبه و یا صادر کننده ی چک و متعهد سفته، دعوائی را به عنوان استرداد اعیان چک یا سفته مطرح و از دادگاه تقاضای صدور رأی مبنی بر محکومیت طرف مقابل به استرداد آن می نماید.

موضوع مهم در این نوع دعاوی پرداخت هزینه ی دادرسی آن است. سابقاً این نوع دعاوی غیرمالی محسوب و هزینه ی دعاوی غیرمالی دریافت می گردید.

لیکن اخیراً رویه ای در دادگستری به وجود آمده و این نوع دعاوی را مالی محسوب و از خواهان آن مطالبه ی هزینه ی دادرسی به مبلغ چک یا سفته می نمایند. خواهان نیز مجبور به پرداخت آن می باشد. صرف نظر از این که چنین دعوائی به نتیجه می رسد یا خیر؟ در خصوص مالی یا غیرمالی بودن این دعاوی، ملاک واحدی وجود ندارد.

سابقاً دادگاه ها به استناد بند ۶ ماده ی ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی و نیز رأی اصراری شماره ی ۳۸۸۹-۱۳۴۰/۱۱/۱۰-هیأت عمومی دیوان عالی کشور که دعاوی راجع به اعیان برگ ها و اسناد را بدون توجه به میزان اعتبار و مبلغ مندرجه در آن از جهت رسیدگی در صلاحیت دادگاه بخش دانسته است و از این امر مستفاد می شود که دعاوی مذکور در نظر قانون گذار ایران غیرمالی تلقی می گردیده است.

این نوع دعاوی را غیرمالی محسوب می نمودند لیکن اخیراً دادگاه ها این نوع دعاوی را بدون وجود قانون و یا رأی وحدت رویه ای در مورد آن مالی محسوب و هزینه ی دعاوی مالی را مطالبه می نمایند که این مسأله به صورت رویه ای معمول نیز درآمده است.

البته در این خصوص نظریه ای از قضات دادگاه های حقوقی دو تهران در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۱۳ صادر شده که اکثریت آنان قایل به مالی بودن این نوع دعاوی گردیده اند و استناد آنان نیز این بوده که چون سفته از اسناد تجاری است و وجود آن در بد دارند، ظهور در اشتغال ذمه ی متعهد و ظهرنویس آن دارد و اصل بر استحقاق دارنده آن در مطالبه ی وجه سفته است و در رسیدگی به دعوی مذکور ابقاء یا عدم ایفای تعهد و دین مطرح می شود و دادگاه تا براءت یا اشتغال ذمه ی متعهد و ظهرنویس را احراز ننماید نمی تواند نقیاً یا اثباتاً نسبت به موضوع دعوی یاد شده حکم کند. لذا دعوی عنوان شده از مصادیق دعاوی مالی بوده که البته این فقط یک نظریه است و الزامی در رعایت و اطاعت آن برای کسی وجود ندارد.

این که منشاء این رویه از کجا ناشی شده مشخص نمی باشد لیکن آنچه معین است این که با توجه به نظر قانون گذار در آیین دادرسی مدنی سابق و رویه ی قضائی معمول و تعاریف دعاوی مالی و غیرمالی و این که نص قانونی جدیدی در این خصوص وجود نداشته و آیین دادرسی فعلی نیز در این خصوص ساکت می باشد و این که عین سفته یا چک از جمله اشیائی است که بهاء معین نداشته و صرفاً دارای نوعی از اعتبار است و شرایط و مقررات راجع به دعاوی مالی نسبت به چنین دعوایی جاری نیست و دعوی استرداد عین چک یا سفته غیر از مسأله ی ایفای دین و پرداخت یا عدم پرداخت وجه آن و خارج از دعاوی مالی است و این که چک و سفته وسیله ی پرداخت است و صدور چک در هر حال دلیل اشتغال ذمه صادر کننده ی آن نیست و ادعای خلاف آن قابل رسیدگی است و اگر دعوی استرداد آن را مالی محسوب نماییم چک هایی که بابت تضمین، تخلیه و سایر امور غیرتجاری بین افراد جامعه مبادله می گردد و موضوع آن تجاری و مالی نمی باشد مشمول این مورد بوده و می بایست مالی محسوب و هزینه ی دادرسی آن پرداخت و چه بسا موجبات تضرر دارنده آن را فراهم نماید.

لازم است با اتخاذ تصمیمی قاطع و رویه ای واحد و تصویب قانونی در این خصوص جهت جلوگیری از اجحاف به حقوق افراد جامعه و رعایت حقوق مراجعین به دادگستری ها در این خصوص تعیین تکلیف گردد. ■



## بحثی در ماده ۱۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی

سعید آقاباباکی (وکیل دادگستری)

ماده ی ۱۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی ایران بیان می دارد:

در کلیه ی دعاوی مدنی اعم از دعاوی اصلی یا طاری و درخواست های مربوط به امور حسبی به استثنای مواردی که قانون امور حسبی مراجعه به دادگاه را مقرر داشته است. خواننده می تواند برای تأدیه ی خسارت ناشی از هزینه ی دادرسی و حق الوکاله که ممکن است خواهان محکوم شود از دادگاه تقاضای تأمین نماید.

دادگاه در صورتی که تقاضای مزبور را با توجه به نوع و وضع دعوا و سایر جهات موجه بداند، قرار تأمین صادر می نماید و تا وقتی که خواهان تأمین ندهد، دادرسی متوقف خواهد ماند و در صورتی که مدت مقرر در قرار دادگاه برای دادن تأمین منقضی شود و خواهان تأمین ندهد و به درخواست خواننده قرار رد دادخواست خواهان صادر می شود.



اعمال این ماده از جمله حقوق استثنائی است که قانون گذار برای خواننده ی دعوی مقرر نموده است. در طرح دعاوی اصولاً این خواهان است که در جهت حفظ حقوق خود تقاضای تأمین دلیل، تأمین خواسته و یا دستور موقت می نماید. اما در این مورد قانون به خواننده اجازه داده است که در دفاع از حقوق خود و جهت جبران خسارات احتمالی ناشی از طرح دعوی که ممکن است منجر به بطلان دعوی و یا صدور حکم مبنی بر بی حقی خواهان گردد تقاضای گرفتن تأمین از خواهان را بنماید.

ماده ی ۱۲۰ قانون مذکور نیز بیان می دارد:

«در صورتی که قرار تأمین اجرا گردد و خواهان به موجب رأی قطعی محکوم به بطلان دعوا شود و یا حقی برای او به اثبات نرسد، خواننده حق دارد ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، خساراتی را که از قرار تأمین به او وارد شده است با تسلیم دلایل به دادگاه صادرکننده ی رأی، مطالبه کند. مطالبه ی خسارت در این مورد بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه ی دادرسی صورت می گیرد.»

مفاد تقاضا به طرف ابلاغ می شود تا چنانچه دفاعی داشته باشد ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ با دلایل آن را عنوان نماید.

دادگاه در وقت فوق العاده به دلایل طرفین رسیدگی و رأی مقتضی صادر می نماید. این رأی قطعی است. در صورتی که خواننده در مهلت مقرر مطالبه ی خسارت ننماید وجهی که بابت خسارت احتمالی سپرده شده به درخواست خواهان به او مسترد می شود.»

آنچه موضوع بحث ما و مورد اختلاف محاکم دادگستری و قضات محترم می باشد چگونگی مطالبه ی خسارت وارده از جانب خواننده ی دعوی است.

بدین معنا که بعضی از دادگاه ها معتقد به این هستند که خواننده جهت مطالبه ی خسارت خود (علی رغم ذکر این نکته در ماده ی ۱۲۰ قانون مارالذکر که مطالبه ی خسارت در این مورد بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی صورت می گیرد) می بایست مبادرت به تقدیم دادخواست نماید.

استدلال ایشان این است که مطلب ق ماده ی ۴۸ این قانون که مقرر می دارد:

«شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می باشد... مطالبه کننده ی خسارت (خواننده) باید خواسته ی خود را به وسیله ی تقدیم دادخواست مطالبه کند و بر این امر نیز پافشاری می کنند. اما با توجه به مفاد ماده ی ۱۲۰ مذکور که صراحتاً بیان داشته: «مطالبه ی خسارت در این مورد بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه ی دادرسی صورت می گیرد.»

مفاد تقاضا به طرف ابلاغ می شود... دادگاه در وقت فوق العاده... این رأی قطعی است... و این که یکی از تشریفات آیین دادرسی مدنی که خواننده از انجام آن معاف شده همان اجرای ماده ی ۴۸ یعنی الزام به تقدیم دادخواست است.

جهت جلوگیری از اطاله ی دادرسی و تضییع وقت محاکم، لازم است از اعمال سلیقه های شخصی خودداری و اجرای صحیح قانون را مد نظر قراردهیم. ■

صدیقه نعیمیان (وکیل دادگستری)



#### ۱- طرح مسأله:

علی رغم وجود اصل حاکمیت سرمایه در شرکت های سهامی که اقتضاء آن حاکمیت دارندگان اکثریت سهام بر سرنوشت شرکت است، مشاهده می شود سهام داران به لحاظ وجود خصوصیت های ویژه، علاقه مند هستند تغییراتی در نحوه ی کنترل و اداره ی مجامع عمومی و شرکت اعمال شود به نحوی که افراد دارای خصوصیات ویژه، با آورده ی نقدی کمتر، در تصمیم گیری های مجامع عمومی دخالت مؤثر داشته باشند. ترتیب دادن سهام ممتاز طبق ماده ی ۴۲ قانون تجارت، همیشه پاسخ گوی این نیازها نیست و از سویی بعضی شرکت های دولتی و نهادها از اعطای سهام ممتاز منع هستند.

روش معمول در این موارد، بالا بردن حد نصاب های حضور و اعتبار تصمیمات در مجامع عمومی می باشد، به نحوی که یک سهام دار با دارا بودن ۳۰٪ سهام شرکت بتواند در تصمیم گیری های مجامع عمومی دخالت داشته باشد و نقش سهام دار خاموش را بازی نکند. این روش معمولاً در زمان ثبت شرکت های مشارکتی با حضور سرمایه گذار خارجی و شرکت های دولتی، مطرح می شود. ما برآنیم که این موضوع را در این مختصر بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم.

#### ۲- بررسی موضوع در مجامع عمومی فوق العاده:

با توجه به مفاد ماده ی ۸۴ لایحه ی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ در مجمع عمومی فوق العاده، دارندگان بیش از نصف سهامی ای که حق رأی دارند باید حاضر باشند. در صورت عدم حصول حد نصاب مذکور، مجمع برای بار دوم دعوت می شود و یا حضور دارندگان بیش از یک سوم سهام رسمیت خواهد یافت.

در نتیجه در مجامع عمومی فوق العاده ی شرکت ها، یا عنایت به وجود کلمه ی «بیش از» قبل از کلمه ی «نصف» و «یک سوم» سهام، به این نتیجه می رسیم که سهام داران طبق اراده و خواست خود می توانند حد نصاب رسمیت جلسه را هم در مجمع نوبت اول و هم در نوبت دوم بالا ببرند به نحوی که بدون حضور بعضی از سهام داران، اصولاً امکان تشکیل مجمع

عمومی فوق العاده که صلاحیت اش رسیدگی به امور مهم و حیاتی شرکت منجمله انحلال، اصلاح اساسنامه، تغییر سرمایه و نوع سهام می باشد، وجود نداشته باشد.

### ۳- بررسی موضوع در مجامع عمومی عادی:

مفاد ماده ی ۸۷ قانون فوق الذکر، مقررات متفاوتی دارد که حاکی از آمره بودن احکام این ماده به منظور جلوگیری از توقف و به بن بست کشیده شدن فعالیت شرکت هاست. متن ماده چنین است «در مجمع عمومی عادی حضور دارندگان اقلأ بیش از نصف سهامی که حق رأی دارند ضروری است اگر در اولین دعوت حد نصاب مذکور حاصل نشد مجمع برای بار دوم دعوت خواهد شد و با حضور هر عده از صاحبان سهامی که حق رأی دارند رسمیت یافته و اخذ تصمیم خواهد نمود. به شرط آن که در دعوت دوم نتیجه ی دعوت اول فید شده باشد. در صدر ماده ی تأکید شده در مجمع عمومی عادی حضور دارندگان اقلأ بیش از نصف سهامی که حق رأی دارند ضروری است ولی درباره ی مجمع نوبت دوم تصریح دارد اگر در اولین دعوت حد نصاب مذکور حاصل نشد مجمع برای بار دوم دعوت خواهد شد و با حضور هر عده از صاحبان سهامی که حق رأی دارند رسمیت خواهد یافت.

به این ترتیب سهام داران با توافق بکدیگر می توانند حد نصاب حضور در مجمع عمومی عادی نوبت اول را بالاتر از حد نصاب مقرر در قانون، تعیین کنند ولی بالابردن حد نصاب مجمع نوبت دوم با توجه به عبارت «هر عده از صاحبان سهام» برخلاف آمریت ماده ی فوق و درج آن در اساسنامه، فاقد اعتبار است.

با توجه به صلاحیت مجمع عمومی عادی که وظایف آن انتخاب اعضای هیأت مدیره، انتخاب بازرسان و روزنامه ی کثیرالانتشار و از همه مهم تر بررسی حساب های شرکت و تصویب ترازنامه و تقسیم سود می باشد هدف قانون گذار از پیش بینی این تفاوت در حد نصاب حضور در مجامع عمومی عادی و فوق العاده کاملاً مشخص می شود: نباید اجازه داد به علت عدم حضور و عدم مشارکت بعضی از سهام داران در مجامع عمومی عادی، به هر علتی از جمله خروج سرمایه گذار خارجی از کشور و یا عدم حضور عمدی سهام دار به لحاظ اختلافات حادث شده، روند فعالیت جاری شرکت مختل یا تعطیل شده و اشخاص حقیقی و حقوقی که منافع شان با فعالیت شرکت گره خورده است متضرر شوند.

#### ۱- حد نصاب آراء لازم برای اعتبار تصمیمات:

حد نصاب آراء لازم برای اعتبار تصمیمات را در مجامع عمومی اعم از عادی و فوق العاده ی توان بالا برد و محدودیتی از این نظر وجود ندارد زیرا طبق ماده ی ۸۵ و صدر ماده ی ۸۸ 'بچه اصلاح قسمتی از قانون تجارت تصمیمات مجمع عمومی فوق العاده همواره با اکثریت و سوم آراء حاضر و در مجمع عمومی عادی تصمیمات همواره به اکثریت نصف به علاوه یک آراء حاضر اتخاذ می شود و در نتیجه رأی گیری بر مبنای آراء حاضر در جلسه صورت می گیرد و غیبت و عدم حضور عمدی سهام داران تأثیری در این زمینه نمی تواند داشته باشد.

به این ترتیب می توان در اساسنامه شرط کرد که تعداد آراء لازم برای معتبر تلقی شدن تصمیمات مثلاً هفتاد یا هشتاد درصد سهام باشد خواه در نوبت اول و خواه در نوبت دوم. البته در بالا بردن حد نصاب آراء لازم برای اعتبار تصمیمات در مجامع عمومی عادی سالانه باید به قسمت اخیر پاراگراف اول ماده ی ۸۸ قانون فوق الذکر توجه داشت که تصریح کرده «مگر در مورد انتخاب مدیران و بازرسان که اکثریت نسبی کافی خواهد بود». در نتیجه بالا بردن نصاب آراء لازم برای اعتبار تصمیمات در مجامع عمومی عادی فقط در مورد عزل مدیران قابل اعمال است و در مورد انتخاب آنان یا به کار بردن روش ضرب تعداد مدیران در تعداد آراء و حصول اکثریت نسبی قابلیت اعمال ندارد زیرا قسمت اخیر ماده ی ۸۸ مقرر داشتن هر روشی غیر از این روش را صریحاً منع کرده است.

#### ۵- خلاصه و نتیجه:

**اولاً-** در صورت عدم امکان صدور سهام ممتاز، به هر علت، می توان با تغییر حد نصاب های قانونی نوعی امتیاز برای سهام داران اقلیت قائل شد.

**ثانیاً-** بالا بردن نصاب حاضران در مجمع عمومی فوق العاده در نوبت های اول و دوم و در مجمع عمومی عادی فقط در نوبت اول میسر است.

**ثالثاً-** نصاب آراء لازم برای اعتبار تصمیمات هر دو نوع مجمع را بدون محدودیت می توان بالا برد.

**رابعاً-** بالا بردن نصاب مذکور در مجمع عمومی عادی آن جا که موضوع عزل مدیران و بازرسان مطرح باشد، میسر و در انتخاب مدیران و بازرسان نامیسر است. \*

# تشریح داورى

فرشید فولادی نژاد  
رئیس داورى

۱- بیعی واقع شده، مبیع دارای نمائات منفصل است. قبل از قبض، مبیع تلف می شود. نمائات فصلی از زمان انعقاد بیع تا زمان تلف (که باعث انفساخ است) مورد اختلاف است. هردوی بایع و تری ادعای مالکیت دارند.

۲- فردی ۱۰۰ میلیون تومان به ۱۰ نفر بدهکار است. اعسارش را اثبات می کند ... و حق این ۱۰ نفر، ل ا حیاة نیست. متبرعی، مالی به ارزش ۱۰۰ میلیون تومان برای مدیون می فرستد تا دیونش را اداء کند. دن چشم داشت عوض. اما مدیون، هبه را قبول نمی کند.

۳- مشتری، قطعه زمینی را ۱۰ سال پیش، به قیمت ۱ میلیون تومان خریده است. اما تنها ۵۰۰ هزار بان آن را پرداخته. واکون از طرفی الزام به انتقال همه ی ملک را خواسته و از سوی دیگر حاضر به به ی ۵۰۰ هزار تومان مابقی ثمن است. اما قیمت ملک، امروز، ۱۰۰ میلیون تومان است.

نس کنیم در مثال های فوق، شما در مقام حل اختلاف اید.

ا- اگر قاضی محکمه باشید چه می کنید؟

ا- اگر داور باشید چه می کنید؟

ا بینی کنیم اگر قاضی باشید چه خواهید کرد.

در فرض نخست، نمائات منفصل را مال مشتری می دانید. چراکه نمائات، تابع ملک است. و در ن انعقاد بیع تا انفساخ آن، به لحاظ تمیلکی بودن و تعریف بیع مبیع در مالکیت مشتری بوده است. ، تبعاً، نمائات نیز، از آن اوست.

در فرض دوم، حق را به مدیون می دهید. چراکه در هر حال، لازمه ی انعقاد عقد هبه، قبول اوست و ن قبول وی، مال در مالکیت اش وارد نمی شود.

و در فرض سوم به دلیل تعریف بیع و قاعده ی «المبیع یملک بالعهده حکم به انتقال کل زمین خواهید واگر دعوی متقابلی نیز مطرح شود، به تأدیبه ی ۵۰۰ هزار تومان به نفع بایع نیز رأی می دهید.

اگر داور باشید چه خواهید کرد؟ داورى، ابزار عدالت ترمیمی در روابط حقوقی افراد، اصولی ست ایشان را به ایجاد رابطه ای خاص با دیگران، ترغیب می کند. دانش حقوق، قادر به کشف این اصول ن حقوق، قادر به حمایت از آن است.

ویژگی های دانش «Science» را می دانیم. دانش، به مجموعه ی اطلاعات طبقه بندی شده ای اطلاق شود که براساس روش منطقی و معین و به صورت قابل آزمایش و قابل اثبات، راجع به موضوعی س، گردآوری شده است. دانش، شناخت واقعیات و طبقه بندی براساس مشترکات است. آیا استقراء

در روابط افراد و کشف اصول ارتباط ایشان، ما را به احکامی که در خصوص سه مثال فوق صادر کردیم می‌رساند؟ در مثال اول و سوم، ما به جای کشف اصول حاکم بر روابط طرفین، از ذهنیات معروف خودمان استفاده کردیم. حال آن که روابط طرفین، براساس موازنه در سه اصل استوار شده بود<sup>۱</sup>:

۱- تملیک در برابر تملیک ۲ ارزش در برابر ارزش ۳- تسلیم در برابر تسلیم  
ما از دواصل موازنه، غافل ماندیم. در مثال اول، با لحاظ تعریف غیر علمی بیع و برخلاف اصول موازنه، بیع را در مالکیت مشتری دانستیم. و تبعاً نمائات منفصل را. و در مثال سوم از اصل دوم و سوم غفلت کردیم: اگر پای درد دل با بیع بنشینیم، او، این گونه از خود دفاع خواهد کرد:

«آخر چگونه می‌شود زمینی را که ۱۰ سال پیش بک میلیون می‌ارزیده و خریدار نصف آن مبلغ را به من داده، به نام او منتقل کنم؟ ۱۰ سال پیش، با پانصد هزار تومان، می‌توانستم دو باب خانه بخرم. اما الان چه؟ مشتری باید به اندازه ی پولی که داده زمین بگیرد.» در مثال دوم برخلاف واقع و صرفاً به دلیل شناخت قوانین، حکمی صادر کردیم که جامعه، تاب قبول آن را ندارد. چرا که دانش حقوق، به ما نشان داده است که احسانات، عقد نیستند<sup>۲</sup> و نیازی به قبول محسن الیه ندارند.

#### ترمیم عدالت به چه معناست؟

روابط حقوقی افراد با گونه ای تعامل ایجاد می‌شود. این تعامل می‌تواند از انعقاد یک قرارداد شروع شود و تا مرحله ی کلاهبرداری و قتل نیز پیش رود. معمولاً در آغاز روابط، انسان‌ها براساس اصول موازنه ای که در ذهن خود بدان راضی شده‌اند، اقدام به برقراری روابط شفلی، خرید و فروش، اجاره و انعقاد عقود و ایجاد ایقاعات می‌نمایند. اما این اقدامات لزوماً همواره و برای دو طرف به نتیجه ی مطلوب نخواهد رسید. و ایجاد چالش‌های قضایی و حقوقی نیز ریشه در همین امر دارد. علل مختلفی ممکن است باعث ایجاد این عدم تعادل گردد. گاه این عدم تعادل و برهم خوردن موازنه، ناشی از خطای دو طرف (مثل این که طرفین، قصد انعقاد عقدی را داشته باشند ولی به دلیل بی‌اطلاعی، در قالبی غیر از آن، قرارداد تنظیم کنند)، گاه به علت قصور یک طرف (مثل زمانی که یک طرف معامله، تعهد خود را ایفاء نکند و باعث زیان طرف دیگر شود) و گاه به دلیل سوءاستفاده و سوءرفتار طرف معامله است. (مثلاً زمانی که به دلیل ناآگاهی یک طرف قرارداد، شرطی به ضرر او در قرارداد بیاید که مورد تراضی نبوده است یا شرطی که مورد نظر بوده، در قرارداد نیاید) گاه این عدم تعادل به علت نداشتن دلیل اثباتی مناسب یکی از طرفین (مثلاً زمانی که در اثر بی‌احتیاطی، نسخ اصلی قرارداد به دست یک طرف معامله افتد و طرف دیگر فقط کپی آن را دارا شود) و یا حتی به دلیل ابهام و نقص در قوانین ایجاد می‌شود. و در مواردی نیز جرایم و اعمال غیرقانونی یک طرف یا طرفین، باعث برهم خوردن موازنه ی مطلوب و اولیه ی تعامل خواهد شد. (مثل وقتی که معامله با اکراه انجام شود یا یک طرف از راه حیل و تقلب فردی را به معامله ترغیب نموده، معامله ای یک طرفه انجام شود). علت این که در مثال اول، نمائات را از مشتری دانستیم، نقص قوانین ماست. و در مثال سوم، دلیل این که با وجود گذشت ۱۰ سال و کم اعتباری ثمن المسمی در زمان حال، باز زمین را در مالکیت مشتری دانستیم و حکم به تأدیه ی نیمی

۱- دکتر جعفری لنگرودی - تئوری موازنه

۲- ر.ک. مقاله ی «چرا احسانات عقد نیستند» اثر نگارنده - نشریه ی کانون وکلای دادگستری اصفهان - شماره ی ۴

ثمن المسمی دادیم، نگرش غیر علمی و عدم لحاظ اصل تسلیم در برابر تسلیم و ارزش در برابر ارزش معامله‌ی زمین است. در موارد فوق، اصول اولیه‌ی موازنه که در نظر طرفین قرارداد بوده، به نفع یک طرف از بین رفته، یا کم رنگ شده. علم و فن حقوق، تحمل این بی‌عدالتی را ندارد. باید روابط طرفین ترمیم و موازنه‌ی مطلوب را، به آن اعاده نمود. این، عدالت ترمیمی است. اگر هدف تشکیل محاکم، میم عدالت نباشد، اشکالی در کار است. و اشکال، این است که تعریف فعلی دانش حقوق با تعریف فعلی دانش حقوق متفاوت است<sup>۳</sup> اما داوری، می‌تواند به جای تبعیت از تعاریف حاکم، مبنای کار و در برابر تعاریف علمی قرار دهد. همان گونه که اعضای جامعه، از طرق دیگر، سعی در آن دارند.

داوری، یکی از روش‌های برقراری عدالت ترمیمی است. پس داوری، ماهیتی است کاملاً علمی و بی‌شمنند و به همین لحاظ، در اولویت بر رسیدگی در محاکم. باز گردیم به مثال‌های اول.

مثال اول: آیا عادلانه است که مشتری، هم ثمن خود را پس بگیرد، هم منافع مبیع تلف را ببرد. و مع بدون ارتکاب تقصیر، هم ضامن تلف مبیع (که در مالکیت مشتری است) باشد، هم نمائت مالی را از کیسه‌ی او رفته، به مشتری تقدیم کند؟ پس اصول علمی، ایجاب می‌کند که قبل از قبض، بیع را حاکم بدانیم. و طبعاً، تلف مبیع را از کیسه‌ی بائع. اما به تبع آن، منافع را نیز باید به بائع بدهیم. مثال دوم: آیا عادلانه است که با عدم قبول مدیون، آن هم بدون هیچ دلیل (صرفاً به دلیل استناد به ن خود مبنی بر قبول یا عدم قبول عقد هبه) حق دیان را تها و ایشان را از قابلیت استیفاء محروم کنیم؟ پس حقوق، هبه را عقد نمی‌داند. لذا با اراده‌ی واهب، مال وارد در مالکیت مدیون خواهد شد و آن، قابلیت احقاق حق خواهند داشت.

و در مثال سوم، حکم به انتقال نیمی از ملک به خریدار خواهیم داد و نیمی از ملک را در مالکیت بائع خواهیم دانست تا بتواند به جای ۵۰۰ هزار تومان، ۵۰ میلیون تومان بفروشد. چرا که طبق اصل، اعتقاد بر زمین، در صورتی در مالکیت کامل مشتری قرار خواهد گرفت که اصل تسلیم در برابر تسلیم و بیع در برابر ارزش، رعایت شده باشد در حالی که در فرض مثال، نیمی از ثمن، در زمان خود، به بائع لیم نشده و اکنون، پانصد هزار تومان، اصول اولیه‌ی تراضی طرفین (ارزش در برابر ارزش) را پاسخگو است.

شاید در زمان قانون‌گذاری، دلیل حمایت از داوری و پیش‌بینی آن در قانون، چیز دیگری بوده است. اما به دلالت مثال‌ها و مباحث فوق و به دلالت لزوم تعقل و تفکر منطقی و علمی، داوری، با وجود لیت‌های ذیل، بر رسیدگی محاکم در اولویت است:

- ۱- نگرش عدالت جویانه و قابلیت پیروزی هر دو طرف دعوا به جای یک طرف.
- ۲- عدم ضرورت پای‌بندی به برخی قوانین و مقررات و قابلیت پیش‌روی با دانش حقوق.
- ۳- برقراری توازن و جای‌گزین کردن تعامل مجدد به جای قطع روابط و ایجاد دشمنی‌ها.
- ۴- کوتاه شدن مدت دادرسی.
- ۵- وجود ضمانت اجراء برای احکام صادره.
- ۶- ایجاد رویه‌ی قضایی علمی و تبعاً، گسترش حاکمیت تفکر علمی و نفوذ این اندیشه به مراجع رسمی قانون‌گذاری و حاکمیت. ■

# رسم القباله و شروط کلبه

مجلس علمیه  
وکیل دادگستری

برخی الفاظ، عبارات و شروطی که نوشتن آن در قراردادها مرسوم بوده است و نیز اسنادی که دفاتر اسناد رسمی تنظیم می کنند و حتی قولنامه های چاپی و کلبه ای، بیمه نامه ها و قراردادهای نمونه گاه حاوی مطالبی است که مفاد آن روشن و خالی از ابهام است لیکن فرارگرفتن آن ها در قلمرو قصد مشترک مورد تردید است. ملاحظه می شود که طرفین عقد گاه بدان اعتنا و توجهی ندارند و بسا که معنای آن را نمی فهمند و بر خلاف عبارات آن عمل می کنند. این دسته از جهت وضوح معنا و مفهوم الفاظ در عداد قراردادهای گویا و روشن قرار می گیرند لیکن از جهت این که آیا مورد قصد بوده اند جای بررسی دارد. رسم القباله یکی از این الفاظ و شروط واضح و روشن است که لازم است مفهوم، سابقه و حکم آن را مورد بررسی قرار دهیم.

## ۱- مفهوم سابقه:

رسم القباله الفاظ و عبارات یا ترکیباتی است که نوعاً به یک سبک و سیاق در نوشتن قباله جات به کار می رفته است. اثر آن را در ادبیات و نگارش دفاتر اسناد رسمی می توان دید مانند پاره ای اقراریه که بعضاً در قباله منعکس می شده بدون این که واقعیته داشته باشد مثل این که عوض صلح دو سیر نبات بوده یا اقرار به رویت مبیع از طرف مشتری و یا قبض و اقباض از ناحیه متعاملین.

نویسندگان استاد برای این که قرارداد به طور صحیح در قباله منعکس شود بر سهیل رسم القباله و از روی حسن ظن طرفین به یکدیگر اقرار مذکور را ذکر می کردند<sup>۱</sup> بعداً چنانچه اختلافی رخ می داد ذی نفع مدعی می شد که اقرار واقعیت نداشته و بنابر رسم القباله بوده است. به نظر می رسد پذیرش رسم القباله بودن ترکیبات مذکور فرینه ای به نفع مدعی بوده است.<sup>۲</sup>

نمونه جالب در قباله های قدیم که روستا یا چند پارچه آبادی مورد معامله قرار می گرفت عبارت «تلال و جبال» در بیع آبادی و ضیاع و عقار بوده و این پرسش را به ذهن می آورد که اگر فرضاً مورد معامله، روستائی در پای کوه البرز بود، کوه نیز از منضمات مبیع بود؟ پر واضح است چنین تعبیری دور از عقل و منطقی می باشد و باید عبارت مزبور را رسم القباله و یا حداکثر حق حریم بر تپه و کوه دانست.

۱- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی- تریبلاژی حقوق- شماره ۲۶۶۳ صفحه ۳۳۲

۲- بنگرید: حاج میرزا ابوالقاسم گلایه، معروف به میرزای قمی، جامع الشتات، چاپ سنگی، ۱۳۲۴ هجری قمری، صفحه ۱۶۳

۳- یعنی تپه ها و کوه ها



## ۲- حکم مسئله:

قطع نظر از رسم القباله، امروزه شروط چاپی و کلیشه ای در قراردادها متداول شده است. در قولنامه های چاپی که متصدیان بنگاه معاملات املاک در اختیار متعاملین می گذارند قیودی مانند «طرفین متعاملین اسقاط کافه خیرات خاصه خیار غبن به اعلی مرتبه آن ولو فاحش نمودنده فراوان قید می شود. تنظیم کنندگان معمولاً معانی آن را نمی فهمند لیکن به توصیه خیرگان آن را می نویسند. پاره ای قراردادها نیز کتابچه ی شروط جداگانه ای دارد که به «شرایط عمومی پیمان» معروف است.

در عقد بیمه امکان دارد بیمه گر قبلاً به شرایط مؤسسه ای ملحق شده باشد<sup>۱</sup> و در یکی از بندهای «بیمه نامه» عقد را تابع شرایط آن مؤسسه نموده باشند. شرایط مؤسسه نیز، ممکن است به صورت جداگانه یا پیوست قرارداد به زبان عقد یا به زبان بیگانه باشد<sup>۲</sup> موارد فوق و مسأله رسم القباله این سوال را مطرح می نماید که آیا باید طرفین را به این قیود «پای بند» بدانیم؟ پاسخ مسأله در نظر طرفداران اراده ظاهری و رژیم اعلام اراده، مثبت است ولی اگر قصد مشترک و حقیقی مبنای الترام و تعهد فرار گیرد آیا می توان آن ها را جزء مضمون عقد به حساب آورد یا این که علی رغم صراحت و روشنی ادبیات این شروط، باید از آن ها گذشت؟ از نظر تحویل حقوقی و جنبه ثبوتی قضیه باید گفت چیزی که در قلمرو توافق قرار نگرفته مضمون عقد شمرده نمی شود و نباید اعتباری برای آن قائل بود لیکن در مقام اثبات مسأله، قضیه دشوار است چگونه می توان این دسته را از آنچه طرفین حقیقتاً خواسته اند تمیز داد؟ به علاوه نمی توان ادعا کرد که طرفین به عبارت مرسوم و متداول «رسم القباله» بی اعتنا بوده اند. از یک طرف حضور آن ها نزد سند نویس خیره یا سردفتر نشانه اعتماد به نوشته های اوست. از طرف دیگر آئین نامه ی دفاتر اسناد رسمی کلیه مندرجات و محتویات سندی را که طرفین امضاء کرده اند برای آن ها معتبر می داند. بنابراین از ظاهر این گونه شروط نباید عدول کرد مگر این که خلاف آن ثابت شود. مثلاً مفاد رسم القباله یا شروط کلیشه ای با ابتکارات دو طرف در آن قرارداد خاص مخالف باشد.<sup>۳</sup> بنابراین اگر در مفاد مجموعه قرارداد تعارضی مشاهده شد شروط نوشته بر شروط کلیشه ای و مرسوم مقدم خواهد بود زیرا الفاظی را که طرفین انشاء نموده اند دلالتی قوی تر از نمونه های پیش ساخته بر قصد حقیقی دارند. دلیل تقدم شرایط خصوصی پیمان بر شرایط عمومی آن نیز همین نکته است.<sup>۴</sup>

۱- مانند مؤسسه بیمه لویز لندن

۲- نمونه این قضیه را بنگرید: دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳ قرأت و تشریح شماره ۱۳

۳- دکتر ناصر کاتوزیان- همان صفحه ۲۲

۴- در قراردادهای دولتی و اداری و پیمان های شرکت های که با سرمایه دولت اداره می شوند عباراتی به آن مضمون مشاهده می شود: «اسناد پیمان حاضر به ترتیب عبارتند از ۱- پیمان حاضر و شروط و ملحقات آن ۲- دفترچه راهنمای ... ۳- شرایط عمومی پیمان ... در صورت تعارض بین مفاد شرایط عمومی پیمان و شرایط خصوصی آن شرایط خصوصی پیمان بر شرایط عمومی آن حاکم خواهد بود زیرا مفاد تراشی در واقع همان شرایط خصوصی پیمان است و شرایط عمومی نوعی اعدال نظارت از سوی طرف قوی تر محسوب می شود.

# نام‌های

▪ نقدی بر مقاله تبعیت از احکام کیفری در دعاوی حقوقی

▪ درباره دو مقاله «به کجا برم شکایت...؟» و «چه هست در سر این قطره»



## جهانبخش هرندي

(وکیل دادگستری):

ست عزیز و گرامی آقای سید محسن د، در شماره ی پنجم از نشریه خبرنامه نظهار لطف و محبت، در نقد مقاله ی از احکام کیفری در دعاوی حقوقی که ن شماره ی نشریه ی مزبور به چاپ اشاراتی را مرقوم کرده اند، به این شرح ی دادگاه تنها نتیجه ی الزام و اعتقاد و سفرای قضیه منطقی است. چه این که هر قضیه اصل کلی یا قاعده ی قانونی است که نه ایجاد آن توسط قاضی پذیر است و نه از سوی آن دادگاه یا های دیگر قابل انکار و طرد، از سوی چه حاصله و مفاد حکم، حاصل در کنار گرفتن صغری و کبرای قیاس و غیرقابل است و با توجه به التزام به صغری و غیرقابل تغییر. بدین ترتیب نقش اصلی را نام صادره تنها سفرای قیاس ایفاء می اضی پرونده با ایجاد صغری قیاس آن را ن که مستند حقوقی و قانونی است در خته و از آن نتیجه ای به عنوان رأی ح می کند و التزام به نتیجه در حقیقت صغری ایجاد شده توسط اوست. بدین با استدلال هایی بر این اساس و شرح قائل به لزوم تبعیت دادگاه های حقوقی م کیفری شده اند. در توضیح رد آن چه ردید، لازم به توضیح است که؛

لا؛ برتری دادن به یک مقدمه نسبت به دیگر در ترکیب یک استدلال، صرفاً ظری است. بدیهی است: استنتاج رأی حاصل جمع و ترکیب صغری موضوعی حکمی است که توسط قاضی انشاء رأی، برداشت و چیش شده است، لذا؛

هریک از مقدمه ها و اجزای یک استدلال در خارج از ترکیب خود به تنهایی نمی تواند موجب نتیجه و اثر گردد. اضافه بر این که؛ خلاف نظر فوق، مستند حقوقی و قانونی، ادله حکمی است، نه کبرای قیاس و ایجاد ادله موضوعی و حکمی در اختیار دادگاه نیست؛ بلکه قاضی دادگاه کبرای رأی خود را از ادله حکمی برداشت و در ترکیب با صغری که از ادله موضوعی برداشت کرده، رأی دادگاه را استنتاج می کند. بر این اساس؛ صغری و کبرای رأی دادگاه، هر دو ساخته و پرداخته ی ذهن قاضی انشاء کننده رأی و قابل صدق و کذب است و ساخته های ذهنی در ترکیب یک استدلال نقش یکسانی نسبت به همدیگر داشته و هیچ برتری موجهی بین آن ها قابل تصور نیست.

**ثانیاً؛** این استدلال منتقد محترم که؛ التزام به نتیجه ناشی از التزام به صغری قضیه منطقی است، ناگزیر مستلزم آن است که التزام به صغری قضیه ی منطقی ناشی از التزام به نتیجه آن باشد که این امر، مستلزم دور و توقف شیء بر نفس خود و باطل است. واضح است؛ الزامی بودن رأی دادگاه ناشی از التزام به صغری ایجاد شده در رأی صادره نیست. بلکه، الزامی بودن منطوق حکم یا به بیان دیگر؛ تصمیم اتخاذ شده در رأی دادگاه، ناشی از حکم قانون و اعتبار قانون گذار است و این الزام را نمی توان به هر دو یا یکی از مقدمه های قضیه منطقی منتسب کرد. چه بسیار احکام کیفری یا حقوقی که از نظر دادگاه های دیگر استدلال های آن ضعیف و کاملاً اشتباه است یا حتی بعد از صدور رأی، قاضی صادر کننده نیز خود متوجه اشتباه آن شده است، ولی تصمیم اتخاذ شده یا منطوق رأی قطعی گردیده و برابر حکم قانون لازم الاتباع است. بر این اساس؛ التزام به منطوق رأی دادگاه کیفری، خلاف نظر یاد شده، نمی تواند ناشی از التزام صغری ایجاد شده باشد. اضافه بر این که



ملازمه و ارتباطی که قاضی صادر کننده ی رأی کیفری با چیش مقدمات استدلال بین صغری و کبرای رأی خود ایجاد کرده، ممکن است نسبت به وی مفید علم و اتباع باشد، ولی الزامی دانستن تبعیت از آن نسبت به دادگاه حقوقی، خلاف نظر همکار محترم، نه تنها هیچ دلیل شرعی و قانونی در مورد آن وجود ندارد، بلکه مشهور فقهای امامیه نیز به عدم اعتبار و نفی قضاء به قضاوت قاضی دیگر را فتوی داده اند و اصل اولیه در این خصوص نیز استقلال در اظهار نظر قضایی است و هر قاضی مکلف است به اجتهاد و استدلال خود از ادله مبادرت به صدور رأی کند. معنای مفهوم مخالف لازم الاتباع بودن تصمیم اتخاذ شده توسط اکثریت هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مقام وحدت رویه، بدون این که تکلیفی به تبعیت از استدلال های رأی وحدت رویه وجود داشته باشد (ماده ی ۲۷۰، آ.د.ک) و همچنین اختلاف فتاوی مراجع معظم تقلید در مورد رؤیت هلال ماه اول شوال، بر همین اساس مبتنی است.

**ثالثاً:** وجه اشتراک و اتصال بین مقدمه ی صغری و کبروی رأی دادگاه، در اصطلاح منطقی «اوسط» نامیده شده و اوسط حسب وضعیت اش در هر یک از صغری و کبرای قیاس، اشکال اربعه ای را ایجاد می کند که در مجموع از لحاظ منطقی، تنها شکل اول آن نتایج صائب و صحیحی را به دست می هد. بر این اساس؛ صورت یک استدلال و چیش صغری و کبرایی که در رأی دادگاه کیفری ایجاد شده، لزوماً مفید علم و اتباع نیست و از لحاظ منطقی محتوای صغری و کبرایی که در رأی دادگاه کیفری ایجاد و منتج به نتیجه شده، لزوماً نمی تواند نسبت به دادگاه حقوقی صائب، مفید علم و الزام آور تلقی گردد چراکه؛ منطق صورت و روش استدلال است و صورتی نام گرفتن آن نیز بر همین اساس مبتنی است لذا؛

منطقی صورتی نمی تواند برای ما صحت محتوای قیاسات را تضمین کند و سوای از فقد نص شرعی و قانونی، هیچ دلیل عقلی قطعی نیز که توجه کننده ی الزام به تبعیت از (صغرای) رأی کیفری در دعوی حقوقی و تحدید و توضیح حق مسلم و اساسی دادخواهی و تطلم خواهی مردم در برخورداری از رسیدگی به دعوی حقوقی در دادگاه صالح و برابر ضوابط قانونی باشد، وجود ندارد. بر این اساس رأی دادگاه اعم از کیفری و حقوقی فقط از حیث نتیجه، یعنی؛ تصمیم اتخاذ شده، حسب نص قانونی (ماده ی ۸، ق.آ.د.م) لازم الاتباع و تغییر و جلوگیری از آن به غیر از مراد قانونی ممنوع شده است ولی استدلال هایی که در رأی دادگاه کیفری برداشت و چیش شده، لزوماً نمی تواند نسبت به دعوی حقوقی لازم الاتباع تلقی گردد.

**رابعاً:** صلاحیت دادگاه کیفری رسیدگی به جرم و مجازات است و دادگاه کیفری در حوزه ی صلاحیت خود نمی تواند وارد رسیدگی به ماهیت دعوی و اختلافات حقوقی موضوع عمل مجرمانه گردد، بلکه براساس ظاهر صحت و اعتبار اسناد و مدارک طرفین، به دنبال احراز عناصر متشکله جرم، یعنی؛ عناصر مادی و سوء نیت است و احیاناً اگر یک دادگاه کیفری نیز بدون توجه به صلاحیت و حوزه ی رسیدگی قانونی خود، نسبت به ماهیت دعوی حقوقی موضوع جرم، اظهار نظر کند، استدلال و نظر مزبور خارج از جایگاه و شأن قانونی است که قانون گذار برای آن مقرر کرده است و هیچ الزامی در تبعیت از امر غیرقانونی نیست، ولی برخی از موضوعات از جمله؛ جعل، جنون و غیره، وضعیت طبیعی یا افعالی هستند که همان طوری که در مقاله ی مورد بحث اشاره گردید، عیناً رکن اساسی صحت یا بطلان دعوی حقوقی و همچنین رکن اساسی جرم و مسؤولیت در پرونده کیفری می باشند. احراز موضوعات



بر امر حقوقی، مانند؛ صحت یا بطلان معامله، نیت، زوجیت و غیره که توسط قاضی گاه قابل تشخیص باشند، نیستند، بلکه امر بصی هستند که تشخیص آن از طریق شناسی و متخصصین ذی ربط و پس از نحص موضوع؛ حسب صلاحیت هر کدام از گاه های حقوقی یا کیفری، حکم قانونی را ن بار می کند. لذا؛ هر یک از دادگاه های ری یا حقوقی، به طور مستقیم در راستای نحت خود؛ موارد مزبور را رسیدگی و ی رأی خود قرار می دهند و هر یک از موعات فوق که قبلاً در پرونده ی کیفری یا بقی رسیدگی شده باشد، به عنوان دلیل در گاه دیگر نیز قابل ارائه و استناد است. (ماده ۲۱۴ و ۲۱۵، آ.د.م) براین اساس؛ رأی و بده ی دادگاه کیفری در موضوعات مزبور، نوان دلیل و مستند قانونی در کنار دلایل ر در دعوی حقوقی نیز قابل استناد است و گاه حقوقی در رسیدگی و اتخاذ تصمیم، از د و رسیدگی مجدد و تکراری به موعاتی که قبلاً رسیدگی شده، مانند؛ ارجاع نارشناسی یا پزشکی قانونی که بررسی مجدد امر زاید، تکراری و غیرمطقی است، اداری می نماید مگر در مواردی که دلایل بدی در دعوی حقوقی ارائه گردیده که ف صحت رسیدگی قبلی در دادگاه کیفری دلالت کند که در این صورت؛ دادگاه بقی مکلف به رسیدگی در این خصوص و باد خود از ادله دعوی است و رأیی که گاه حقوقی در این خصوص صادر می کند، نوان دلایل جدید جهت اعاده ی دادرسی از کیفری می تواند مورد استفاده قرار گیرد و حکم قطعی کیفری در مورد جعلیت یا ن سند، برابر نص ماده ی ۲۲۷ (ق.آ.د.م)، نگامی که به اعتبار خود باقی است، برای گاه حقوقی نیز متبع است و دادگاه حقوقی،

مادام که حکم قطعی کیفری نقض نشده، نمی تواند به استناد دلایل جدیدی که متأخراً در دعوی حقوقی ارائه شده (حتی اگر اقرار باشد)، خلاف حکم مزبور رسیدگی و رأی صادر کند، بلکه دادگاه حقوقی در این موارد می تواند با صدور قرار موضوع ماده ی ۱۹ (ق.آ.د.م)، تا رسیدگی به دلایل جدید در دادگاه صالح و نقض حکم فوق (بر مبنای اعاده ی دادرسی یا اعتراض مقتضی در این خصوص)، به دعوی حقوقی را متوقف نماید.

نتیجه این که؛ تکلیف و الزام دادگاه حقوقی به تبعیت از رأی دادگاه کیفری، به عنوان اصل مسلم، نیازمند نص قانونی است و هیچ نص شرعی و قانونی نیز در این خصوص وجود ندارد. براین اساس؛ با یک اظهار نظر غیر قطعی که خلاف آن ده ها استدلال قابل طرح است و مشهور فقهای امامیه نیز به عدم اعتبار و نفی قضاء به قضاوت قاضی دیگر را نفی داده اند، نمی توان به لزوم تبعیت دادگاه های حقوقی از مقدمه ی صغروی رأی کیفری و تحدید و تضییع حق و حقوق مردم در برخورداری از رسیدگی به دعوی حقوقی در دادگاه صالح و برابر ضوابط قانونی را قائل گردید. ■

#### فرشید فولادی نژاد

(وکیل دادگستری)

در شماره ی ۴ خبر نامه، مقاله ای با عنوان «به کجا برم شکایت...؟» - اثر دکتر بهروز تقی خانی - به چاپ رسیده که نه تنها از نظر مفهوم و آثار متن، با تفاسیر مختلف - و البته اقبال فراوان - مواجه گشت، بلکه عنوان منتخب نویسنده نیز، بسیار قبول و ارضاء کننده شناخته شد. بحث حاضر تلاشی است در جهت شناخت علمی مکانیسم این تأثیر و تأثر.



ساختار ناآثیرگذاری قوه ی قضائیه در سیستم حقوقی فعلی و تشویق اذهان جهت تلاش در اصلاح آن ساختار، نوشته شده است. اما در عمل، تلاش وکلای دادگستری برای این گونه اصلاحات، ثمربخش به نظر نمی رسد.<sup>۴</sup> به نظرم، ایجاد گونه ای ارتباط بین تفکر اصلاح گر و امید وار متن، با تجربیات حاصل از فقدان ثمر بخشی این تفکر اصلاح گر از طریق پناه آوردن به شعر- در عنوان-، از دلایل توفیق اثر است.

\*\*\*

از نظر برخی، فعالیت نویسنده، نامفید است. ... حتی گاهی مضر است که جامعه درباره ی خود، آگاهی حاصل کند. زیرا اساساً مفید، درچارچوب جامعه ای متشکل و برحسب نهادهای اجتماعی و ارزش ها و غایبات مستقر تعریف می شود. اگر جامعه ای خود را ببیند و خصوصاً، اگر خود را «دیده شده» ببیند، بر اثر همین امر، ارزش های مستقر موجود را نفی کرده، مورد شک قرار می دهد: نویسنده، تصویر او را به او عرضه می دارد و از او می خواهد که یا مسؤلیت آن را به گردن بگیرد، یا خود را، دگرگون سازد.<sup>۵</sup> نویسنده، به انعکاس آن چه وجود دارد- و صحیح نیست که وجود داشته باشد- می پردازد تا در نتیجه، آن چه هست، به آن چه باید باشد، بدل شود.

این تفکر انعکاسی، در زمره ی زبان معیار و با غایت اصلاح است. از سوی دیگر، پناه

۴- همان گونه که در زمان حذف سیستم دادرسی در سال ۷۳ به ثمر نرسید و اکنون نیز درخصوص شورا های حل اختلاف و قوه ی قضائیه، کار خود را کرده و خواهد کرد.

۵- ژان پل سارتر- ادبیات چیست؟- صفحه ی ۱۲۱- ترجمه ی ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی- نشر زمان- چاپ اول

از نظر معناشناسی، دو عنصر از یک مجموعه ی متن، ممکن است دو گونه ارتباط معنایی با یکدیگر داشته باشند. در واقع اعتلای زیبایی شناسانه ی متن، در گروی نحوه ی به کارگیری دوشیوه است. گونه ای ارتباط که به صورت استفاده از شباهت باشد «شیوه ی استعاری» و گونه ای که به واسطه ی مجاورت و تکمیل مورد استفاده قرار گیرد، «شیوه ی مجازی» نامیده می شود.<sup>۱</sup> استفاده از این نظریه در بررسی زیبایی شناختی ارتباط تیترو متن، نشان می دهد آن چه به صورت غالب، در مقالات و متون مورد استفاده قرار می گیرد، به کاربردن تیترو به عنوان سایه ی متن<sup>۲</sup>، یعنی گزیدن شیوه ی استعاری است. چرا که معمولاً، هدف از انتخاب تیترو، ایجاد گونه ای ارتباط بین خواننده و متن است. که از جانشین شدن تیترو به جای متن حاصل می شود. به صورتی که خواننده را به موضوع، وارد کند. و به همین خاطر، عنوان هایی که به صورت پرسش می آیند نیز، وصف جانشینی دارند.

در مقاله ی «به کجا برم شکایت ...؟»، اولاً؛ بحثی راجع به صلاحیت رئیس قوه ی قضائیه در تصویب آیین نامه مطرح شده، ثانیاً؛ بحثی در مفقود بودن مرجع صالح رسیدگی به شکایت از آیین نامه های مصوب آن مقام، آمده. قطع نظر از صدق و کذب قضایای مطروحه، و فارغ از دیالوگ بحث دوم با بحث اول (که خود، موضوع بحثی دیگر است) به نظر می رسد متن، در راستای اعطای شناخت صحیح از ماهیت

۱- زبان شناسی مکتب براگ

۲- رومن یا کوسون - دو قطب استعاری و مجازی - ترجمه ی احمد اخوت - کتاب شعر ۷۱ - زیر نظر محمود نیکبخت

۳- تی اس الیوت - سیلا و شاربیدیس



ردن به شعر، از طریق برجسته‌نمایی و بیان غایتی جز خود زبان ندارد.<sup>۲</sup> چرا که شاعر، با کتندگی زبان ناب است؛ آن گونه که از ما به انسان بخشیده شده.<sup>۳</sup> نه آن گونه که پس گذشت سالیان، به صورت مستعمل و دست‌دم، به ما رسیده است. آن گاه که شاعر می‌یابد:

رهایم ست.

جات است و آزادی ...

اگر آزادی جان را

این راه آخرین است.

«احمد شاملو»

درواقع رویارویی او با جامعه، منتهی به نیست وی شده. و آخرین راه باقی مانده، شعر است:

از برای راه نجات خود و شما

فریاد می‌زنم.

فریاد می‌زنم.

«نیما یوشیج»

مقاله، با آن که برخی می‌گفتند: «ما با ندن عنوان مقاله، به نتیجه رسیدیم و دیگر به ندن متن نیازی نبود»، به کجا برم شکایت نه تنها با شیوه‌ی استعاری، به جای متن نوشته و گویی متن، تکرار پرسش انکاری این است، بلکه با کنار هم قرار گرفتن متن و ش انکاری آغازین، سرنوشت متن، پیش شده. و خود متن نیز، به سرنوشت نافرجام ش، واقف است. «به کجا برم شکایت ...»<sup>۴</sup> ا، مصراع‌ی موزون نیست. بلکه حضور ناب گان و معنا یافتن آن‌ها در ساختار اثر، آن را بی‌ه ای حق - نمای بدل کرده، که در سراسر

۲. ماکاروفسکی - زبان معیار و زبان شعر - ترجمه‌ی اخوت - کتاب شعر ۷۳ - زیر نظر محمود نیکبخت  
رتین هایدگر - هولدرین و جوهر شعر - همان

مسیر، خود را، تکرار کنان، به نمایش همیشگی گذارده: متن و ریتم کلام آغازین، با هم یکی شده‌اند تا هر واژه‌ی متن، معنای خود را، در چنین وزن جاری کلام آغازین بیابد. پس هر چند به نظرمی رسد در مقاله، نویسنده، به شیوه‌ی مرسوم، عنوان را جانشین متن قرار داده، واقعیت این است که طی به کارگیری شیوه‌ی مجازی، آن را آنتی تر متن خود دانسته: آنتی تر (عنوان)، همشینی تر (متن) شده. تا در نتیجه‌ی این همشینی، از دیالوگ بین آن دو، دو مفهوم «ادبیات معهد» و «شکست و پریشانی» شعر با هم بیامیزد و در کنار احساس امید و تلاش، یأس و تردید نویسنده در اصلاح نیز به خواننده انتقال یافته، مکمل بار غایی آن گردد. همان احساسی که در مقاله‌ی «چه هاست در سر این قطره ...»<sup>۵</sup> در شماره اول خبرنامه - در معرفی دیدگاه‌های نویسنده - این چنین بیان شده بود:

این زبان دل افسردگان است.

نه زبان بی نام خیزان

گوی در دل نگیرد کس اش هیچ

ما که در این جهانیم سوزان

حرف خود را بگیریم دنبال.

«نیما یوشیج»

این دیالوگ (همشینی) بین تر و آنتی تر، منجر به ایجاد سنتز خود شده است و در نتیجه، موجب ایجاد احساسی جدید در خواننده می‌شود که طی آن، تلاش می‌کند این متن، به سرنوشت متون پیشین دچار نشود. آن چه نویسنده‌ی مقاله بدان نایل شده، تشخیص ناشی از به کارگیری دو عنصر متن و عنوان، هم زمان، به شیوه‌ی جانشینی و همشینی و ایجاد کنشی زایشگر در یک مجموعه‌ی ارگانیک است. چیزی که جز در برخی آثار ماندگار این فرهنگ، در جای دیگر، نمی‌توان یافت. ■

## مشاوره حقوقی تلفنی

محمد رضا محمدی جرقویه ای



### مژده مؤده

خبرنامه ی کانون در راستای رسالتی که بر دوش خود می بندارد اقدام به ایجاد مرکز مشاوره ی تلفنی برای خوانندگان عزیز نموده است. لذا آن دسته از خوانندگان که سنوآل یا مشکل حقوقی دارند می توانند با شماره تلفن خبرنامه تماس گرفته و از مشورت رایگان این خبرنامه بهره مند شوند. لازم به ذکر است که برای استفاده ی سایر خوانندگان متن مکالمات صورت گرفته در هر شماره در این صفحه درج می گردد.

آقای اکبر «ع» از داخل اتوبوس آبی رنگ مسیر دروازه دولت- خوراسگان

- سلام
- علیکم
- من می خواستم بگویم کانون وکلا که این قدر برای خودش تره خرد می کند، زیاد هم موفق نیست.
- چطور مگر؟
- شما ببینید چه قدر آمار طلاق در کشور ما زیاد شده!
- بله متأسفانه در کشور ما میزان طلاق بسیار بالاست، ولی چه ربطی به کانون وکلا دارد؟
- مگر زوجین موقع عقد وکیل نمی گیرند؟ پس چرا خیلی از ازدواج ها به طلاق منجر می شود؟ لابد وکلای زوجین کارشان را خوب انجام نمی دهند دیگر!

\*\*\*

عباس «د» از خانه ی مادر خانمش

- من در بازار اصفهان مغازه دارم سه ماه پیش یک آقای از من و مغازه ی بغلی من جنس خرید و دو فقره چک دو ماهه به ما داد که در سررسید بولی در حساب



نداشت و ما با هم دو نفری از صادر کننده به خاطر چک بلامحل شکایت کردیم که هر دو شکایت ما به یک شعبه ارجاع شد و اول دوست من داخل شعبه رفت و بعد من. قاضی از من پرسید: چک را کی گرفتی؟ گفتم: دو ماه قبل. حالا که رأی برای من صادر شده می بینم که برای شکایت من قرار منع تعقیب صادر شده ولی برای شکایت دوستم حکم محکومیت صادر کننده به حبس. البته اطلاعات حقوقی دوستم خیلی بالاست. حالا می خواهم بپرسم من چه چیزی باید می گفتم تا به نفع من حکم صادر شود؟  
خبرنامه ی کانون - دروغ.

\*\*\*

#### جواد گردن شکسته از کیوسک سر کوچه

- من چند مدت پیش در حال عبور از خیابان بودم که یک خودرو با من تصادف کرد و پایم شکست، مقصر هم راننده ی خودرو بود و دادگاه به نفع من حکم دیه داده و قصدعمل جراحی دارم. حال که به اجرای احکام مراجعه کرده ام می گویند: راننده ی مقصر دو سال مهلت دارد دیه را بدهد، می خواستم بگویم من حالا نیاز به پول دارم اگر بخوام دو سال دیگر صبر کنم پایم برای همیشه معیوب می شود. خواستم ببینم چرا به راننده ی مقصر دو سال مهلت می دهند؟  
- آخر وقتی پای شما شکسته اگر به شما پول بدهند قادر به مراجعه به بانک نیستید و مجبورید پول ها را در خانه نگه دارید که این علاوه بر ناامنی به خاطر دستبرد زدن سارقین باعث خواهد شد پول در خانه راکد بماند و بی رونقی اقتصادی و نهایتاً رکود اقتصادی به وجود آورد. در حالی که عین پول در دست طرف مقابل شماست تا با آن برای شما کار کند و علاوه بر ایجاد رونق اقتصادی نوعی مشارکت دو طرفه (مضاربه) بین شما به وجود می آید که باعث صمیمیت و نهایتاً دوستی بین شما خواهد شد. ضمن این که دو سال دیگر به نرخ روز و با احتساب تورم پول شما را پس می دهند.

\*\*\*

#### ناشناس از ???

- ببخشید آجی بی زحمت یه دقیقه گوشی رو بدید به آقای نقی خانی!  
- اشتباه گرفتید. این جا مرکز مشاوره ی تلفنی وکلاست. ما نقی خانی داریم ولی نقی خانی نداریم.  
- آجی اگر من اشتباه کردم شما که درس خونده هستید نباس گوشی رو ور می داشتی! زت زیاد.  
- صدای بوق تلفن.....

